

یغما

سال بیست و چهارم

شماره دهم

دی ماه ۱۳۵۰

ذیقعدہ ۱۳۹۱

شماره مسلسل ۲۸۰

فهرست مندرجات

صفحه :

حبیب یغمائی :	۵۷۷ آئین سخن وری
دکتر رعدی آدرخشی :	۵۸۰ جرعه نوش
دکتر اسلامی ندوشن :	۵۸۱ بهشت یا زندان
ن . ف . :	۵۸۹ باز آ ...
نوش آفرین انصاری :	۵۹۰ نظر اروپائیان در باره سعدی و حافظ
فریدون توللی :	۵۹۸ آواز قوها
سید حسن امین :	۵۹۹ دکتر قاسم غنی
رهی معیری (مرحوم) :	۶۰۶ مردم هنری
علی اکبر کوثری :	۶۰۷ مناقب المارفین
(۴) :	۶۱۳ شب مستی
امیری فیروز کوهی :	۶۱۴ ای مسلمانان
اقبال یغمائی :	۶۱۹ سلیمان : زاده عشق
مجله یغما :	۶۲۵ تجلیل دانشگاه از استاد میثوی
انجمن آثار ملی :	۶۲۶ دعوت به مسابقه
	۶۲۸ کتابها . و فیات ✓

یغما

سال بیست و چهارم

شماره دهم

دی ماه ۱۳۵۰

ذیقعه ۱۳۹۱

شماره مسلسل ۲۸۰

فهرست مندرجات

صفحه :

حبیب یغمائی :	۵۷۷ آئین سخن وری
دکتر رعدی آدرخشی :	۵۸۰ جرعه نوش
دکتر اسلامی ندوشن :	۵۸۱ بهشت. یا زندان
ن . ف . :	۵۸۹ باز آ ...
نوش آفرین انصاری :	۵۹۰ نظر اروپائیان در باره سعدی و حافظ
فریدون توللی :	۵۹۸ آواز قوها
سید حسن امین :	۵۹۹ دکتر قاسم غنی
رهی معیری (مرحوم) :	۶۰۶ مردم هنری
علی اکبر کوثری :	۶۰۷ مناقب العارفین
(؟) :	۶۱۳ شب مستی
امیری فیروز کوهی :	۶۱۴ ای مسلمانان
اقبال یغمائی :	۶۱۹ سلیمان : زاده عشق
مجله یغما :	۶۲۵ تجلیل دانشگاه از استاد مینوی
انجمن آثار ملی :	۶۲۶ دعوت به مسابقه
	۶۲۸ کتابها . و فیات



گفتگو از این دو عروسک نیست
بحث از «عروس» آسمانهاست
همه جا صحبت از «هَما» ست

«هَما» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپا ست.

با «هَما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
دهران - دوما - دوی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران - هَما



یغنا

شماره مسلسل ۲۸۰

سال بیست و چهارم

دی ماه ۱۳۵۰

شماره دهم

آئین سخن‌وری

برترین فضیلت انسان سخن‌وری است که، بنطق آدمی بهتر است از دواب، و هرچند شخص در این هنر بکوشد به کمال انسانی نزدیک تر می‌شود. در تأثیر و فوائد سخن کتاب‌ها و داستان‌هاست و حتی ما اگر در گفتار روزانه خود و هم صحبتان خود تأمل کنیم، می‌بینیم که دو متکلم يك مطلب را به دو عبارت بیان می‌کنند که یکی تأثیر مثبت می‌بخشد و آن يك بی تأثیر می‌ماند، و یا ممکن است نتیجه منفی بدهد. پس باین اندیشه خطا نباید بود که در تحصیل فن سخن‌وری وقت برایگان از کف می‌رود بلکه تباهی وقت در آن است که درسی مفید و مؤثر را بخوبی فرا نگیریم.

☆☆☆

بنیان و پایه شعرو سخن‌وری، چون دیگر فنون هنری، استعداد و مایه طبیعی است که خداوند تعالی کرامت می‌فرماید و کمتر کسی است که در راه دانش پژوهی گام نهد و از این موهبت، بیش یا کم، بهره‌ای نداشته باشد. ازین روی شناختن و آموختن اصول

وقواعدی که پیشینیان نهاده‌اند، بر کسانی که مراتب عالیّه تحصیلی می‌پیمایند، و بتدریس و تألیف و تعلیم می‌گرایند، لازم است تا هم به روش تهذیب و آراستن گفتار خود آگاه شوند و هم درجات فضیلت سخنوران و نویسندگان را دریابند. بدیهی است در بکار انداختن استعداد هرچند کوشش بیش باشد سود و فایده‌ی بیش خواهد بود.

استادان و نویسندگان بزرگ فارسی زبان، در هر عصر، برای درست نوشتن و درست گفتن دستورهای داده‌اند و راهنمائی‌ها فرموده‌اند که اگر آن همه فراهم آید تألیفی ارجمند و مفید خواهد بود. مطالعه این تألیف‌ها و تأمل درین دستورها بر همه دانشجویان که در رشته‌های گوناگون تحصیل می‌کنند، واجب است، زیرا روابط علمی و ادبی دنیای امروز سخت بهم پیوسته است، و اگر محصلی به‌زبانی دیگر علمی را به‌خوبی هم فراگیرد تا احاطه به‌زبان ملی خود نداشته باشد و آئین گفتن آنرا نداند، و درست نوشتن نتواند، به هیچ روی توفیق نخواهد یافت که لطائف آن را به‌جامه زبان ملی خود بیاراید و دقایق معانی آن را به هم وطنان و هم‌زبانان خود بازگوید، و با این حال بدیهی است که از معلومات و فضائل اکتسابی خود دیگران را بهره نمی‌تواند رساند.

مایه و هسته نویسندگی قریحه و استعداد و طبع سلیم است، اما این مایه و هسته وقتی بارور می‌شود، و نتیجه می‌دهد، که شخص در فضایل اکتسابی نیز کوشش تمام بکاربرد. تصور فرمائید مزرعه‌ای از حیث آب و خاک و اعتدال هوا در پرورش هر نوع نهال و بخشیدن هر گونه محصول آماده است، اما اگر این مزرعه را با همه استعدادی که دارد مهمل گذارند، و نکاوند، و بذر نیفشانند، و نهال نشانند، مسلم است که هیچ بهره‌ای نخواهد داد. پس محصل خردمند به‌صرف این‌که دارای هوش و استعداد است نباید مغرور شود، و از مطالعه کتاب‌های درسی و غیر درسی خود را بی‌نیاز داند، بل برخلاف می‌باید این نعمت ایزدی را که بوی عطا شده مغتنم شمارد، و با تحصیل فضائل اکتسابی در پرورش و بارور شدن آن بکوشد، و چندان اهتمام ورزد که وجود او، هم برای ملتش و هم برای نوع بشر مفید باشد.

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست از آدمی به که در او خاصیتی نیست



در همه شئون ملت‌ها، غالباً در هر عصر، يك نوع تحول و تغییر بظهور می‌پیوندد که آن را گامی و جهشی در پیشرفت به مقصد نهائی انسانی و کمال مطلوب بشری باید دانست. ادبیات هر قوم نیز از این تحول برکنار نیست و آئین نگارش خود از فنون ادبی است یعنی به سهم خود تحول و تغییر می‌یابد، چنان که مثلاً روش نویسندگان قرن چهارم با روش مؤلفین قرن نهم و یا دوازدهم تفاوتی آشکارا دارد و متبحرین در فن نگارش و شعر می‌توانند با سانی آثار ادبی هر عصر را تشخیص دهند. منشیان و دبیران ایرانی در قرن‌های گذشته غالباً دیوان رسائل پادشاهان و بزرگان را عهده‌دار بودند، یا به تاریخ نویسی اشتغال می‌جستند، که نمونه کامل این گروه خواجه ابوالفضل بیهقی دبیر سلطان مسعود غزنوی و نویسندۀ تاریخ بیهقی است.

نگارش رسائل دیوانی چندان اهمیت داشته که نظامی عروضی یکی از مقالات چهارگانه کتاب خود را در کیفیت دبیری دربار پادشاهان اختصاص داده. رسائل و ترجمه‌های علمی و ادبی و مقامات و داستان‌های کوتاه نیز مورد توجه بوده و در این گونه آثار صنایع بدیعی را بکار می‌برده‌اند چنانکه مقامات حمیدی و گلستان شیخ سعدی نمونه تمام و کامل این نوع آثار است.

اما در این دوره نگارش جلوه‌گری‌های گوناگون یافته که از آن همه نوشتن داستان‌های گوناگون و مقالات متنوع و ترجمه آثار ملل دیگر، مهم‌تر و دلکش‌تر می‌نماید.

بهر روی که باشد توجه به دستورهای نگارش بسیار لازم است.

در این رساله که باختصار فراهم آمده، شاید در نوع خود تألیفی کم‌مانند باشد، نخست عقیده پیشینیان در آئین نگارش یاد می‌شود و از آن پس دستورهای که امروز در نوشتن باید رعایت کرد، مگر دانشجویان ارجمند را راهنمایی باشد. . . .

حبیب یغمائی

از مقدمه کتاب « آئین نگارش » به اختصار

رعدی آدرخشی

جرعه نوش

پیری ز راه می‌رسد ای دل بهوش باش
تا بشنوی پیام نهانیش گوش باش
چون سالخورده باده که آسوده خاطر است
آرام گیر و فارغ از این جنب و جوش باش
از عشق رخ متاب ولی گر خدای عشق
در پرده ات عتاب کند پرده پوش باش
رفت آن زمان که جام لبالب سبیل بود
اکنون به رغم همت خود جرعه نوش باش
شیرین لبی به خنده گرت وعده ها دهد
قانع به نیم بوسه از آن گلفروش باش
تا در خزان عمر نبینی بد از بدان
مفتون روی و واله خوی نکوش باش
کار جهان سست بنا سهل گیر سهل
اما به کارگاه هنر سخت کوش باش
اول سرای نوق پرداز از غبار
وانگه به شوق چشم براه سروش باش
برق امید خفته در این ابر تیره فام
ای ابر دل گرفته دمی بی خروش باش
نازند اگر به خلعت فاخر حرامیان
ای ژنده حلال تو ما را بدوش باش...
رعدی هزار نکته گرت بر زبان بود
چون گوش حق نیوش نباشد خموش باش

مجمالش گفتم ، نگفتم زان بیان
ورنه هم افهام سوزد هم زبان
« مولوی »

بهشت یا زندان ؟

(یادداشت‌های سفر دانمارك)

- ۴ -

باز گردیم به « کوی پیاده‌ها » ؛ با آنکه دیوارهای این محله از دیوارهای دیگر کپنهاگ بلندتر نیست ، (شاید کوتاه تر هم هست) این احساس برای من بود که هوای آن غلظت خاص برج واری برای تنفس داشت ؛ گفتم دیوارها از گوشت تن آدمی درست شده است ؛ همه چیز از سنگینی و نرمی و انحنای تن حکایت می‌کرد ؛ بوئی در هوا بود که از تبخیر جسم بود ، اگر بتوان تصور کرد که جسم تبخیر شود .

در این کوی به گذرنده چنین القاء می‌شود که همه چیز در زندگی بر محور سکس می‌چرخد ، و بشر هنگامی که دیگر گرسنه نبود ، هیچ فریضه‌ای جدی‌تر و واجب‌تر از سکس ورزی برایش نیست ؛ آنهم البته نه به آن صورت « ابتدائی » که بندگان خدا تا به امروز می‌شناختند ، بلکه با تمهیدات و ساز و برگ و ریزه کاریهایی که گاهی آدم را بیاد کیمیاگران قدیم می‌اندازد . تصور کنید که در محیطی نظیر خیشخانه مسعودی زندگی کنید ، منتها خیلی مدرن که در آن از کاغذ دیواری تا دستگیره و لولای در ، از صدای زنگ تلفن تا تك تك ساعت ، هر چه هست ، معنی دار ، دعوت کننده و وسوسه انگیز باشد .

در آنجا همه چیز آنقدر به انتها رسیده می‌نماید که گوئی دست شما را گرفته و به آخر دنیا برده‌اند ، به جائی که دیگر پشتش جائی نیست ؛ زیرا همه آنچه در گذشته بقول مولوی « باغ سبز بی‌منتهای عشق » خوانده می‌شد ، در دو قدمی شما بنحوی عرضه می‌گردد که مثل کره ماه سرد و خاموش و برهوت است !

در مغازه‌های پر نو بار عام است ؛ هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو ! مجله‌ها را که به ترتیب چیده‌اند ، ورق می‌زنید ، اگر خواستید می‌خرید ، و گرنه پس از تماشا بیرون می‌آئید . قیافه‌های پیرو جوان وزن و مرد که در سکوت تشییع جنازه‌وار و تا حدی بهت زدگی ، مشغول تماشا هستند ، دیدنی است . در این مجله‌ها که بسیار عالی هم چاپ می‌شوند ، چه هست ؟ يك روزنامه نگار فرانسوی آن را اینگونه خلاصه کرده :

« می‌بینیم که آقایان و بانوان ، یا فقط آقایان ، یا فقط بانوان ، دوتا دوتا ، یا چند تا چند تا ، در عکس‌های سیاه و سفید یا رنگی ، توی بیشتر از دویست نوع مجله ، می‌کنند

آنچه را که شما در زندگی هیچ وقت فکر کردنش به سرتان نیامده ، و هیچ وقت هم تا آخر عمر فرصت و امکان کردنش را نخواهید یافت (۱) .

با این حال ، و با آنکه تخیل بشر خودکشان کرده است که تنوعی در قضیه بنهد ، بنظر من ، یکنواختی و تکرار کشنده ای در محتوی این مجله ها و کتابها و فیلمهاست . علتش روشن است ؛ جسم آدمی محدودیت رقت انگیزی دارد ، این درون اوست که توانسته است هزار قوس قزح و گوناگونی بیافریند و تصور بی انتها بوجود آورد .

وقتی کلتوپاتره از آنتونیوس می پرسد که چقدر او را دوست دارد ، و او جواب میدهد که **به اندازه در نمی آید** ، و اگر بخواهند اندازه گیری کنند ، باید « آسمان دیگر و زمین دیگری بیافرینند » (۲) ، این زبان درون است که حرف می زند ؛ و گر نه می دانیم که تن آنتونیوس با تن کلتوپاتره درست همان می کرد که گمنام ترین فلاح کنار نیل می توانست با هم خوابه خویش به کار بندد .

فیلم خانه هائی که با سرافرازی پشت آنها اعلان شده است « بیست و چهار ساعت ، لاینقطع » (Non - Stop) حالتی شبیه به شکنجه گاه در خود دارند . چه ، شکنجه ، پیش از آنکه درد بدنی ایجاد کند ، عذاب کردن روح است . کسی را که شکنجه می کنیم ، از طریق جسمش ، روحش را تحقیر می کنیم . همین حالت را می توان در انقباضها و انبساطهای تن ، در اینگونه فیلم ها دید . در این فیلم ها گوئی بشر لذت نهائی خویش را در لگد مال کردن روح خود می جوید ، چنانکه بخواهد از آن انتقام بگیرد .

غیر از « فیلم خانه ها » ، سینما هائی هستند که در نشان دادن فیلم های جنسی تخصص پیدا کرده اند . گمان می کنم که معتبر تر از همه ، « متروپل » در همین کوی پیاده هاست . همان روز هائی که من در کپنهاگ بودم فیلمی در این سینما نشان می دادند که خیلی شهرت پیدا کرده بود و من قبلاً وصفش را در روزنامه Observer انگلیس خوانده بودم . نام این فیلم را که به انگلیسی هم هست اگر بخواهیم خیلی محجوبانه ترجمه کنیم می شود : « چرا آنها اینکاره اند » . این فیلم را يك زن و شوهر دانشمند سکس شناس Sexologist بنام -

Drs. KRONHAUSEN تهیه کرده اند ، و چنین معروف شده است که فیلم « سراسر علمی » و پر از درس های روانی است .

فیلم دارای پنج صحنه است و طی آن توجیه می شود که چگونه بازیگران به « انحراف » های جنسی افتاده اند ، بهتر بگوئیم ، نتیجه گیری این است که بطور کلی انحراف وجود ندارد ؛ آنچه به آن نام انحراف داده اند « سبك » است که هر کس برای خود در امر جنسی انتخاب می کند ، و خلاصه آنکه در قلمرو شهوت ، هر عملی « لذت بخش » بود ، روا هم هست . در پایان هر صحنه ، زن و شوهر تهیه کننده ظاهر می شوند ، و در میان عده ای دانشجو و غیر دانشجو از ملیت های ، مختلف که ناظر صحنه ها بوده اند ، به زبان امریکائی فصیح به توضیح و تفسیر می پردازند ؛ مانند يك کلاس درس ، تماشاگرها سؤال می کنند و آنها

۱ - مجله France Observateur شماره ۱۷ ژوئن ۱۹۶۹

۲ - شکسپیر ، آنتونیوس و کلتوپاتره ، پرده اول صحنه يك .

جواب می‌دهند .

اما پیش از خود فیلم ، آنچه مرا متعجب کرد ، هیئت سینما و نوع مشتریها بود ؛ سینمایی بود تمیز و آراسته ، مانند هر سینمای درجه اولی در هر شهر پیشرفته اروپای غربی . از این حیث بسیار فرق داشت با سینماهای « این چنانی » مثلاً نیویورک یا شیکاگو که حالت شوم و مرموز و فکسنی دارند . همینگونه بودند مشتریها . باز ، در نیویورک و شیکاگو ، مشتریهای اینگونه سینماها معمولاً قدری حالت خاصی دارند ، یا خارجی هستند که برای کنجکاو آمده‌اند ، یا آمریکائی‌های کم و بیش وازده ؛ اما در این سینمای متروپل بهیچ وجه اینطور نبود . مردم با آرامی صف بسته بودند و بلیط‌هایشان را می‌خریدند ، و بوسیله راهنمایان خوش پزی بداخل راهنمایی می‌شدند . در میان آنها همه جور آدمی بود : زن و مرد ، مسن و جوان ، خارجی و بومی ، و همه جدی ، حتی بعضی موقر ، مثل دیپلمات‌های بازنشسته . همه آنها هم تا انتها با حسن توجه و حضور قلب تماشا می‌کردند ، چنانکه گفتم ، باله « دریاچه قو » یا « مادام باتر فلای » را می‌بینند .

این فیلم واقعاً شایسته شهرتی بود که به دست آورده بود . صحنه اول دختری را نشان می‌داد که از حیوانات کام می‌گرفت . آنها را برای این منظور تربیت کرده بود و این زبان بسته‌ها که معلوم بود از غیر عادی بودن وضع خود حالت مبهوت داشتند ، ماشین وار ، مانند توی سیرک ، به درخواست‌های او تسلیم می‌شدند . توی خانه این دختر ، که بهتر است آن را « کارگاه » بخوانیم و خود باغ وحش کوچکی بود ، یک دو جین حیوانات مختلف از اسب و سگ و خوک و گاو و خرس و غیره . . . زندگی می‌کردند ، و عجیب این بود که چشمان او آنقدر معصوم و روشن می‌نمود که آدم به ترحم می‌آمد . چه چیز تأثیر انگیزتر از گناه معصومانه ؟ تماشائی بود که چگونه عاشقانه پوزه اسب خود را میبوسید ، و با مشتاقی توی چشم گاو خود نگاه می‌کرد . تأسفش این بود که نمی‌توانست با اسب رعنائش سر و سر پیدا کند . من بیاد داستان معروف مثنوی خودمان افتادم و بار دیگر به روان آن مرد بزرگ آفرین گفتم که هیچ تر و خشکی نیست که توی کتابش یافت نشود .

توضیح سکس شناسان آن بود که این دختر در کودکی از محبت پدر و مادر که از هم جدا بودند ، محروم مانده و در نتیجه به دامن حیوانات پناه برده ، و به محبت آنها دل خوش کرده و سرانجام انس او با آنها ، منجر به رابطه جنسی شده است .

دو صحنه آخر ، شامل پرده هائی از نمایش زنده بود Live - Show در اینجا دو زن و شوهر جوان دانه‌ارکی به هنرنمایی می‌پرداختند . اینها حرفه شان آن بود که در نمایش - خانه‌های کپنهاک در جلو مردم ، به نمایش بگذارند ، آنچه را که خیلی‌ها در خلوت هم از کردنش شرم دارند . خود قضیه به کنار ، آنچه بسیار پرمعنا بود ، سؤالهائی بود که در پایان کار از آنها شد و جوابهائی که آنها دادند .

از یکی پرسیدند که او و شوهرش چه احساسی نسبت به شغل خود دارند ، جواب داد که در نظر آنها شغلی است از شغلها ؛ منتها چون وقت کمتری می‌گیرد و پول بیشتری عاید میکند ، آن را بر کارهای دیگر ترجیح می‌دهند .

چون پسر چند ساله‌ای داشتند، از آنها پرسیدند که آیا بچه‌شان می‌داند که شغل پدر و مادرش چیست؟ جواب دادند که ما چیزی را از فرزندمان پنهان نمی‌کنیم! پرسیدند: پدر و مادرشان راجع به کارشما چه عقیده‌ای دارند؟ جواب دادند که اهمیتی به موضوع نمی‌دهند، همین اندازه که ما پول دریاوریم، حرفی ندارند، و زن توضیح داد که خواهر و برادر شوهرش یکبار آمدند و «نمایش» آنها را تماشا کردند.

گفتند چون پول درمی‌آوریم، دوستان و خویشاوندانمان ما را تأیید می‌کنند، حتی بعضی از آنها به ما حسد می‌برند که در آمدی به این خوبی داریم!

زن و شوهر دیگری می‌گفتند که می‌خواهند مدتی این کار را ادامه بدهند و پول جمع کنند و بروند خانه و قایق و چه و چه بخرند، آنگاه از این کار دست بکشند و خود را «بازنشسته» کنند.

از یکی از بازیگرها پرسیدند که نظرش راجع به تعویض همسر Wilfe - Svapping و «تمتع گروهی» group - sex چیست؟ جواب داد که این هم «نوعی سوسیالیسم» است، اگر در آن هر کسی به سهمی که مستحقش است برسد، چه عیبی دارد؟ و همه این کلمات باسادگی و حشمتناکی ادا می‌شد.

برای آنها آنچه معنی داشت، پول بود و پول! در تمدن صنعتی سرمایه داری امروز، هر کس از طریقی که قانون مشروع شناخته پول درآورد، فرد موفق و قابل احترامی است. درخت را از میوه‌اش باید شناخت: پول، میوه شغل است؛ وقتی عاید شد، مفید بودن و حقانیت درخت خود را توجیه می‌کند. استنتاج نهائی سازندگان این بود که همانگونه که دموکراسی سیاسی و اقتصادی وجود دارد، باید دموکراسی جنسی نیز پدید آید؛ آزادی کامل جنسی خوشبختی را به بشریت ارزانی خواهد داشت.

و اما منظور از آزادی جنسی چیست؟ بنظر «تئوریسین» های سکس، عبارت است از اینکه، بشرط توافق، هر کس با هر کس خواست هم‌آغوش شود؛ این، او را از سر خوردگی و بغض درونی رهایی می‌دهد؛ سکس، دیو بی‌آزاری بوده است که طی چند هزار سال بیهوده توی شیشه‌اش کرده بودند. باید آزادش کرد و دید که چه مونس مشفق است!

نمی‌توان از این مبحث گذشت و از «خانواده بزرگ» یا «گروه اشتراکی» در دانمارک یاد نکرد. این نهضت سه سال پیش ایجاد شد، يك دفعه اوج گرفت، و اکنون کمی فرونشسته است. علت فرونشستگی آن است که حسد و غیرت نتوانسته است آنگونه که انتظار می‌رفت سرعت از میان مردم ریشه کن شود. بنیانگذاران گروه اشتراکی در این باره خوش بینی بیش از حد به خرج داده بودند. آنها می‌گفتند که «غیرت» در گذشته مانند سرطان بوده، اکنون تا حد «رماتیسم» فرودآمده و فردا «زکامی» بیش نخواهد بود؛ یعنی بیماری‌ای است که باید بمرور دفعش کرد. ولی تجربه نشان داد که «رماتیسم» را هم نباید خیلی يك دستی گرفت.

گروه اشتراکی عبارت از آن است که تعدادی زن و مرد که ممکن است دو بدو، زن و شوهر یا دوست باشند، در منزلی با هم زندگی بکنند. البته، مانعی نیست که مرد بی‌زن یا زن بی‌مردی هم در میان آنها راه یابد؛ و همه این عده، حق دارند و می‌توانند که هر کس با هر که خواست هم‌خوابگی کند.

زندگی جاری در این خانه‌ها بشیوه اشتراکی اداره می‌شود، بدین‌معنی که هر کسی بنوبت خرید می‌کند، هر کس بنوبت آشپزی می‌کند یا ظرف می‌شوید، و بچه‌هایی هم که در خانه باشند از جانب همه نگاهداری می‌شوند، و به این حساب، به تعداد مردها، پدر برای بچه، و به تعداد زنها، مادر برای بچه، در این «خانواده بزرگ» وجود دارد. تا دو سال پیش، بنا به گزارش يك خبرنگار فرانسوی (۱) پنجاه «گروه اشتراکی» در سراسر دانمارک تشکیل شده بود، حتی مهندس‌های «پیشرو» در صدد نقشه‌ریزی آپارتمانهای مخصوصی برآمده بودند که بخوبی بتواند جوابگوی این احتیاج جدید قرن باشد. بگذریم از اینکه در این خانه‌ها چه می‌گذرد، همین اندازه بگوئیم که سعی بر این است که «هیبت قضیه» هر چه زودتر بریزد و ته مانده حسد و شرمی هم اگر در بشر باقیمانده است از میان برود. معروف است که در گذشته، اعیان و اشرافی که می‌خواستند به سلك «دراویش» در آیند به آزمایش‌های سخت گذارده می‌شدند، و کارهایی چون گدائی و جارو کشی به آنها تکلیف می‌شد تا منی و غرورشان فرو شسته شود و برای ورود به وادی «طریقت» سبکبار و آماده گردند. فتوا دهندگان سکس هم که می‌شود گفت پایه‌گذار نوعی از «وحدت وجود جنسی» هستند، به همین راه رفته‌اند. کمال عقلی و نبوغ فکری شخص را از زمانی تصدیق می‌کنند که دیگر هیچ احساس غیرتی در او باقی نمانده باشد.

در دانمارک روسبگیری بروش رایج وجود ندارد، و لزومی هم ندارد که وجود داشته باشد. زنها و دخترهایی هستند که ساعتی در روز کار می‌کنند، برای آنکه رسماً شغلی داشته باشند و بقیه ساعات خود را می‌توانند «به شکار مرد» بپردازند. بین آنها دانشجو، کارمند «بخش عمومی»، کارمند «بخش خصوصی»، خلاصه از هر نوع هست. (۲)

بعضی از روزنامه‌ها پراست از اعلان‌های مربوط به روابط جنسی، یکی از دوستان ایرانی مقیم کپنهاگ که زبان دانمارکی می‌دانست صفحه اعلان یکی از روزنامه‌ها را برای من ترجمه کرد. گوناگونی و فراوانی این اعلان‌ها آدم را به حیرت می‌اندازد، بقول بیهقی از «هرلونی» و باب طبع همه فرقه‌ها. هر کسی می‌تواند با درج چند خط اعلان در روزنامه و دادن نشانی و مشخصات خود، تقاضای «هم‌آورد» کند؛ و نیز، هر کسی، چه غریب و چه بومی، کافی است که روزنامه‌ای بخرد، اعلان‌هایش را بخواند و سپس گوشی تلفن را بردارد و با طرفی که انتخاب کرده است ترتیب ملاقات بدهد، با همان سرعتی که در قصه‌ها موی یکی را آتش می‌زدند و حاضر می‌شد.

۱- مجله France Observateur شماره ۱ سپتامبر ۱۹۶۹

۲- تفصیل آن در کتاب Sexionary آمده است.

هاملت شکسپیر با آنکه از اصل دانمارکی خود دور شده و آب و رنگ انگلیسی بخود گرفته ، و با آنکه چند صد سال از زمانش می گذرد ، باز هم در تطبیق با دانمارك امروز حاوی کنایه های پیامبر مآبانه ای است ،

هاملت می گوید: « مرا در پوست گردویی محبوس کنید ، با این حال خود را پادشاه هفت کشور خواهم پنداشت ، بشرط آنکه این رؤیا های بد از من دور شوند ! » شاهزاده دانمارکی که از رؤیا های بد حرف می زند ، آیا منظورش زندان روح نیست ، که حتی با وجود آزادی تن ، ازهر شکنجه گاهی بدتر است؟ بی رؤیائی خود بهتر از بدرؤیائی نیست. می گویند که اگر انسان خواب نمی دید ، نمی توانست به زندگی ادامه دهد ؛ و من گمان می کنم که تجربه دانمارك مردم را بسوی بی رؤیائی و بدرؤیائی هردو می برد .

اگر در این مقاله ها برجنبه جنسی زندگی دانمارك تکیه شد ، امیدوارم که سوء تعبیر نشود . علت آن بود که « خود نقل حال دنیاست آن ! » موضوع مهم تر از آن است که مربوط به يك یا چند سرزمین بماند ؛ گر این است روزگار ، درسیر تمدن آینده دنیا تغییر بزرگی حادث خواهد شد .

باردیگر این سؤال را عنوان کنیم: دنیای آزادی جنسی چه دنیائی خواهد بود؟ بهشت یا زندان؟ بی تردید با دنیائی که ما تا امروز شناخته ایم فرق خواهد داشت . وقتی این پرده بزرگ دریده شد ، دیگر چه توقعی است که پرده های كوچك تر باقی بماند ؟ و آنگاه این سؤال پیش می آید که دنیای بی حفاظ چه دنیائی خواهد بود ؟ آیا این آزادی لبریز شده ، مقدارش بیش از آن نیست که تحمل وزنه اش در توانائی آدمیزاد باشد ؟

عجیب اینست که تراژدی هاملت نیز در يك مجلس بزم به انتهای خود می رسد . در جائی که بزرگان قوم به عیش و نوش نشسته اند ، کار با گناه و بی گناه و غالب و مغلوب یکسان پایان می پذیرد: کلودیوس و گرتروود و هاملت و لائرتز (۱) . آیا يك چنین فرجامی در بحبوحه بزم ، باز کنایه دار نیست ؟

نوشتن این یادداشت ها به پایان آمده بود که خبر مرگ تقی عمید مستشار سفارت ایران در کپنهاگ به تهران رسید (۱) و در من تأثیری چون برق زدگی نهاد . چه تصادف شومی ! این خبر می بایست زمانی برسد که بر آنچه در اینجا نوشته شده بود بینة اندوهباری قرار گیرد . باور کردنی نبود که کسی را که من چندی پیش آنقدر گرانبار از حیات دیده بودم ، به این آسانی از زندگی سیر شود . هنوز کاغذی را که ده روزی قبل از واقعه مرگش فرستاده بود روی میز من بود .

من با عمید در همین سفر کپنهاگ آشنا شدم . چون مرا از دور می شناخت ، دو ساعتی پس از ورودم باتفاق دوست دیگری بدیدنم آمد و محبت بسیار کرد . پس از آنکه ناهار را

۱ — Laertes ، برادر او فلپا و پسر یلونیوس ، وزیر پادشاه .

۲ — واقعه در ۱۸ مهر اتفاق افتاد بود ، ولی خبر آن در ۲۴ مهر به تهران رسید .

با هم خوردیم ، راهنمایی را در شهر بعهده گرفت و با مهربانی و شکیبایی یکایک جاهائی را که دیدنی بود به من نشان داد. در این چند ساعت بیشتر از نحوه زندگی در دانمارك حرف می زدیم . از اقامت در کپنهاگ اظهار دلتنگی داشت . روز دیگر باز به هتل من آمد و با اتومبیلش مرا توی شهر گردش داد. کنار دریا رفتیم و در هوای لطیف مرطوب قدری قدم زدیم. غروب شنبه ای بود، همه دکانها بسته بود و شهر حالت غربت زده داشت و بسیار غمناک می نمود. من خوشحال بودم که سفرم به آخر رسیده بود ، ولی برای آنکه عمید را نسبت به شهری که هنوز می بایست چندی در آن بماند ، دلسرد نکنم ، از این بابت به او چیزی نگفتم .

آخر شب یکدیگر را بوسیدیم و جدا شدیم. چه معنائی است زندگی ! هزاران جوان پیرجندی و جواناتی هستند که بیش از نان خالی یا « پختو » (۱) بدست نمی آورند ، و ارزش همه ما یملکشان باندازه یکدست لباس عمید نیست، و با این حال هرگز به فکر کشتن خود نمی افتند ، زندگی را دوست دارند و تا به آخر آن را می پیمایند ؛ و اما کسی چون او که همه مواهب مادی زندگی در اختیارش بود ، هیچ چیز نتوانست نگاهش دارد .

پایان کارش مرا بیاد این شعر مالارمه انداخت : « تن ملال انگیز است، افسوس ! و من همه کتابها را خوانده ام . . . » (۲) گوئی عمید همه کتابها را خوانده بود . در این آزاد ترین شهر دنیا ، به پای دیوار زندگی رسیده بود ، بقول سلین به « اقصای شب » (۳)

فرصتی پیش آمد که از مؤسسه ایرانشناسی دانشگاه کپنهاگ دیدن کنم . قسمت کهنه دانشگاه کپنهاگ در محله قدیمی ای که در مرکز شهر است (نزدیک کوی پیاده ها) قرار دارد، و مؤسسات مربوط به شرق شناسی در یکی از این بناها مجتمع اند . شعبه مطالعات ایرانی که در زمان مرحوم کریستن سن پایه گذاری شد، و پس از او پروفیسور کای بار (۴) به جایش نشست . اکنون تحت سرپرستی پروفیسور آسموسن است، و دکتر فریدون وهمن هم که یکی از ادبای جوان ایران است ، دانشیار اوست .

آسموسن و وهمن ، اطاق ها و کتابخانه را به من نشان دادند . این گوشه آرام که در میان دنیای پرغوغای وقت پرست ، گرداگرد خود، بر روی گذشته ایران خم شده است، حکم لاله صحرائی ای را دارد در میان گلهای کاغذی. در این میان ، بخصوص ، اطاقی که به آرتور کریستن سن تخصیص داده شده است ، حال خاصی داشت ، میز و صندلی ای را که او بر آنها کار می کرد در کنارش نهاده اند، و تصاویری را که یادآور سفرهای او به ایران و وابستگی او به ایران است ، بر دیوار آویخته اند .

کریستن سن در میان ایران شناسان اخیر ، برای ما سیمای محبوبی دارد . گذشته از ارزش تحقیقی آثارش ، مردی است که مایه شاعرانه ای را که در فکر و فرهنگ ایران است،

۱ - پختو اصطلاح قائلاتی است و به چغندری گفته می شود که می بزند و می خشکانند و خوراك زمستان عده ای از مردم قرار می گیرد .

۲ - La chair est triste, hélas ! et j'ai lu tous les livres...

۳ - F. Céline نویسنده فرانسوی ۱۸۹۴-۱۹۶۱ ، رمان معروفش «سفر به اقصای شب»

نام دارد . Kay Barr ۴ -

در نوشته‌های خود پرتوافکن کرده است. وی يك محقق خشك نیست که با ایران همانگونه روبرو شده باشد، که با مومیائی‌ای. وسعت و تنوع و آبداری آثارش، حاکی از جودت ذهن و لطف احساس و سرزندگی اوست. (۱) بدینگونه است که در زمینه‌های مختلف از قصه و ترانه و فولکلور و شعر و لهجه و اساطیر، تا خشك ترین بحث تاریخی و لغوی آثار ارزنده به جای نهاده است. و باز به همین سبب است که در میان همهٔ ایران‌شناسانی که در کشورهای اسکندیناوی پیدا شده‌اند، اشتهار ایران در این منطقه بیش از هر کس مدیون اوست. برای نمونه یادآوری کنیم که نخستین بار او ترانه‌های خیام را به بحث دقیق نقدی گذارد و معیاری برای جدا کردن اصل‌ها از بدل‌ها به دست داد و از این حیث سرمشق خوبی برای مرحوم صادق هدایت، در نوشتن مقدمهٔ خود بر رباعیات قرار گرفت. نیز، کتاب او «ایران در زمان ساسانیان» هنوز معتبرترین و شیرین‌ترین کتاب راجع به تمدن و فرهنگ دورهٔ ساسانی است.

اسموسن، بنا به سابقه دوستی چند ساله و مکاتباتی که بین ما گذشته بود، در این سفر خیلی به من مهربانی کرد. شبی در آپارتمان آراسته‌ای که دارد، و اتفاقاً تا هتل من بیش از چند قدم فاصله نداشت، مجلس شامی ترتیب داد که در آن چند خانوادهٔ دانمارکی نیز حضور داشتند. اینها کسانی بودند که بعنوان مهندس و طبیب و کارشناس «کامپساکس» هریک مدتی در ایران اقامت کرده بودند.

پذیرائی خانم اسموسن بسیار گرم بود و طی آن مجالی پیش آمد تا در آن سردنیا با غریبه‌هایی که دوستدار ایران بودند، راجع به ایران صحبت کنیم. آنچه از آن شب پیش از چیزهای دیگر در ذهن من نقش نهاده، اعتراف يك خانم جوان دانمارکی است که چندی باشوهرش که طبیب «کامپساکس» بوده، در سئندج اقامت کرده بود. این خانم هنوز حسرت زندگی در سئندج را در دل داشت، و با آنکه در یکی از پروسيله‌ترین و مرفه‌ترین شهرهای دنیا می‌زیست، آرزو می‌کرد که باز روزی بتواند دورانی را که در کردستان زندگی کرده بود، بازیابد.

من حق داشتم که از این حرف او احساس خوشوقتی بکنم و بنام به کشوری که با همهٔ ناهمواریها و بیابانها و خرابه‌هایش، به این آسانی می‌تواند در دل خودی و بیگانه راه یابد، حتی اگر این بیگانه کسی باشد که از قلب تمدن صنعتی پای بیرون نهاده است؛ و این نیز بنظر من معنی دار نمود که تنها کسانی قدر این سرزمین را نمی‌دانند که بیش از همه از آن برخوردارند، البته از تن او، نه از روحش.

(نقل این مقاله موکول به اجازه نویسنده است) پایان

۱- برای اطلاع به زندگی و آثار کریستن سن رجوع شود به مقالهٔ دکتر فریدون وهمن. شمارهٔ مهر و آبان ۱۳۴۸ مجلهٔ یغما.

از : ن. ف.

باز آ....

باز آ که بر دو دیده روشن نشانمت
باران بوسه بر سر و گردن فشانمت
چون پیرهن ز شوق در آغوش گیرمت
صد بوسه چون گل از لب خندان ستانمت
بفشارمت بسینه سوزان ز اشتیاق
اشک شعف ز دیده بدامان چکانمت
از آرزوی وصل دو صد راز گویمت
وز ماجرای هجر دو صد قصه خوانمت
با دستی آن دوزلف سیه در هم افکنم
دست دگر به سینه سیمین رسانمت
چونان کنم که پیرهن از تن بدر کنی
با بوسه های گرم که برتن دوانمت
آهسته چون سخن بمیان آرم از کنار
شادان کنم بسر و بصورت رمانمت
دست بشرم گیرم و مست از هوای وصل
نرمک بیای ناز بخلوت کشانمت
و آنجا ز هم چگونه ستانیم کام دل
دانم تو نیک دانی و من نیز دانمت

نوش آفرین انصاری (محقق)

استاد یار دانشکده علوم تربیتی، و

رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات

نظر برخی از سیاحان اروپائی

در باره

سعدی و حافظ *

این گزارش نه جنبه تحقیق دارد و نه جنبه ادب، بلکه احساس شخصی است، احساسی که برای هر ایرانی در برخورد با نام سعدی و حافظ دست می دهد و در بیشتر از موارد ناخود آگاهانه است، و لزومی ندارد کسانی که در این احساس شریک هستند لغت شناس و عالم و دانشمند و فیلسوف باشند در این مورد فقط ایرانی بودن کافی است .

این احساس نوعی همبستگی بوجود می آورد - همچون رشته ای که در دل مروارید فرو رفته از آن گردن بندی ساخته باشد - این همبستگی همان فرهنگ و تمدن یک ملت است . فرهنگ و تمدن این آب و خاک کنجکاوهای بسیاری از خارجیان را برانگیخته است چنانکه بسیاری از آنان با دشواریهای فراوان طی مراحل کرده باین سرزمین آمده اند و برخی از آنان خاطرات و مشاهدات خود را برشته تحریر در آورده اند .

در کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مجموعه ای بسیار گرانبها از سفرنامه های خارجیان موجود است . بیشتر این مسافران به شیراز آمده اند و بر آرامگاه سعدی و حافظ گذشته اند . گفتار حاضر شمه ای از احساس دوازده تن از این مسافران در باره این دوایرانی بزرگ است که خاطرات سفر خود را ب زبان انگلیسی یا فرانسه نوشته اند و این یک بررسی است در باره اینکه ببینیم آنان بر مزار سعدی و حافظ چه دیده اند و چه احساس کرده اند .

البته این گروه ایرانی نبوده اند و کتاب خود را برای ایرانی نیز ننوشته اند و شاید بسیاری از افکار آنان مورد قبول ما نباشد و لزومی هم ندارد که چنین باشد . بهر حال سال و زمانه ای شده است که میراث خود را با عینک خارجیان مورد تحلیل و تحقیق قرار می دهیم و شاید دور نباشد روزی که حافظ را بخوانیم و به پسندیم چون فلان خارجی آن را خوانده و پسندیده است . گروه مورد بحث مانند توریست های دوربین بدست کارت پستال نویس زود گذر امروزی نبوده اند . اینان کنجکاو و ذوق مقایسه داشتند بهر جا که می رفتند اسامی را ضبط و از مناظر و بناها نقاشی می کردند و اجتماع آن زمان را ترسیم می نمودند .

* متن سخنرانی که در روز هشتم اردی بهشت ۱۳۵۰ در کنگره جهانی سعدی و حافظ

شیراز بوسیله نویسنده ایراد شده است .

در این گروه افراد متفاوت مانند باستان شناس ، نقاش ، بازرگان ، سیاستمدار ، نظامی ، نویسنده و مسافر حرفه‌ای شرکت داشتند. از نظر برداشت مطالب نیز این گروه باهم متفاوت اند یکی می‌گردد و سخت نگاه می‌کند، یکی در حضور بزرگان می‌نشیند و گوش بحرف می‌دهد، و یکی سرسری می‌گذرد و دل نمی‌دهد. برخی از این گروه مقایسه‌گر هستند. البته این کاری بس دشوار است زیرا برای مقایسه درست، دوطرف مقایسه را خوب باید شناخت. برخی دیگر آنچه می‌بینند عیناً می‌نویسند، و گروهی دیگر آنچه احساس می‌نمایند ثبت می‌کنند، هر يك از افراد این گروه تربیت و حرفه‌ای خاص دارد که بناچار در سبك نوشته اش اثر می‌گذارد. یکی داستان می‌نویسد، یکی روزنامه می‌نویسد، یکی سبك شیرین و خنده دار دارد، و دیگری خشك و جدی ، و همچنین . این جهانگردان بیشتر آمادگی پیشین با نوشته‌های مسافران پیش از خود داشته و بیشتر احساس خود را با آنان مطابقت داده و آن را رد یا قبول و یا تصحیح کرده اند . برای این افراد میزان خوشامد نشان از شیراز، تأثیر بسیاری از احساس آنان از سعدی و حافظ دارد، و این خوش آمدن نتیجه نخستین برخورد و اولین پذیرائی آنان در شیراز است . هر کدام از آنان بر مزار سعدی و حافظ رفته اند ولی چنین بدست می‌آید آنان سعدی را بهتر می‌فهمند و بهتر می‌شناسند ، و حافظ را بخاطر معروفیت محلی یاد می‌کنند و فقط یکی دوتن حافظ را بر سعدی ترجیح داده‌اند . همه این افراد همداستان هستند که این دو شاعر اثری عمیق بر روح و فکر ایرانی گذاشته‌اند، و در میان هر گروه از افراد جامعه شعر و گفتار و فکرشان رایج است .

اکنون به بررسی يكايك این سفرنامه‌ها می‌پردازیم. این کتاب‌ها به ترتیب سنوات چاپ منظم شده‌اند، و ترجمه‌ای که عرضه می‌شود آزاد است ، و بیشتر سعی شده‌است تا روح مطلب بفارسی منعکس گردد .

۱- تاورنیه ، ژان باپتیست . TAVANIER مسافرت به ایران

او در ضمن توصیف شهر شیراز و اطراف آن با خونسردی می‌نویسد که در شیراز مسجد کهنی است که در آن سعدی مدفون است - کسی که ایرانیان او را بزرگترین شاعر خود می‌دانند . روزی بی‌شك بسیار زیبا بوده و مدرسه‌ای در کنار آن قرار داشته ولی امروز مانند بسیاری از بناهای شهز بصورت ویرانه‌ای درآمده است . در کنار مسجد از پله‌ها که پائین می‌رویم چشمه‌ای است با حوضی بسیار وسیع که ماهیان زیاد در آن هستند . دست زدن بآنها گناه بشمار می‌رود، چون گفته می‌شود که ماهیان سعدی‌اند. چنانکه در جای دیگر هم گفته‌ام ایرانیان بیشتر دوست دارند که ساختمان‌ی نو بسازند تا کهنه عمارتی را آباد کنند هر چند تعمیر بسیار ناچیز باشد. او سپس درباره درآویش اطراف شیراز صحبت می‌کند که چه آرام زندگی می‌کنند، و قلیان می‌کشند، و در برابر هیچ بزرگی بلند نمی‌شوند، و تکبر و آزادی خاص دارند. آنگاه می‌گوید در آن طرف شیراز که آفتاب غروب می‌کند قبرستانی هست دیواردار و در گوشه‌ای از آن قبر حافظ است که جای عبادت و زیارت گاه درآویش است . تاورنیه حافظ را شاعری زبردست می‌داند که در مدح شراب شعر ساخته .

La Banya

۲- لوبدین کرنی مسافرت ها

اونام سعدی را بصورت جالبی ضبط کرده است. کمتر کسی می تواند با توجه اول دریابد که منظور از « زیگ زدی » شیخ سعدی است. اطراف شیراز را توصیف می کند از قبرستانها گرفته تا چنارهای کهن و حتی زوزه شغالها و سگ در شب، و در همین جاست که گوید مزار یکی از اولین شعرای ایران در اطراف شیراز است و منظورش سعدی است. او می نویسد که سعدی خود این مزار را بنا کرده و بیست کتاب عربی و دو کتاب فارسی از او بجا مانده است. چشمه و ماهیان را نیز توصیف می کند و می گوید چون مجاز نبودم که ماهی بگیرم بجای آن چند خرچنگ گرفتم.

Mojer

۳- موریه جیمز سفری بایران سفر دوم بایران

او می گوید بر مزار حافظ رفتم در زیر درخت چناری که خود کاشته است مدفون است. سنگ قبر او بسیار زیبا کنده گری شده، در آنجا دراویش قلیان می کشند و قهوه می نوشند و از اشعار او می خوانند. آن مزار گردشگاهی است برای ایرانیان. و درویشی آنجا زندگانی می کند و کاسه آبی به رهگذران می دهد. همین سفرنامه نویس در مسافرت دومی خود بایران از آرامگاه سعدی دیدن می کند و می گوید چون دفعه پیشین آنجا را ندیده بودم می بایست بعنوان اولین جای دیدن، گذشته را جبران نمایم و این دیدن را بدینگونه توصیف می نماید خشکی زیبائی دور مزار سعدی را گرفته و دور نمای نیم حلقه کوه نوعی هراس انگیز است. سنگ قبر و وضع آن اسف انگیز است، و این احساس که یاد بود کسی که نبوغش در افق آسیا هنوز شادمانی می آفریند باین روز افتاده است نفرت آور است. آنجا اکنون اقامتگاه بدبختی است و درویشی تنها در آن اقامت دارد که هم سنگ را نشان می دهد و هم نسخه ای از کتاب شاعر را عرضه می دارد تا هر مسافری بغراخور حال چیزی باو دهد. موریه بر علائم یادگار نویسان که بر در و دیوار بسیار بچشم می خورد تأسف می خورد، و همو می گوید چشمه سعدی را دیدم ولی از ماهیان نظر کرده اثری ندیدم.

۴- پورتو، سر ربرت کر سفر به گرجستان، ایران، ارمنستان

او می گوید از اشعاری که حافظ ترسیم کرده و در اشعارش زنده ساخته است خبری نیست از باغ و درختان کریم خان نشانه ای باز مانده، همه چیز در حال انهدام و خرابی و فقر فراوان است.

بسراغ آرامگاه حافظ رفتم تا آرامگاهی را که در باره زیبائی و سایه های آن بسیار نقل شده است ببینم . چقدر تأسف انگیز است قبری عادی در میان قبور نه کسی پیش دوید تا آن را نشانم دهد و نه از دیوانی برزنجیر بسته او خبری بود . عجیب است که سخنش را می خوانند ولی به آرامگاه او توجه نمی کنند . سپس به آرامگاه سعدی دومین افتخارشیراز سرزدم و بطور کلی با سر ویلیام مالکم در باره نبوغ سعدی هم عقیده ام . وضع آرامگاه او از آرامگاه حافظ هم تأسف انگیزتر بود . ساختمان محقر و نیمه خراب با چند درخت . افرادی که باین آرامگاه سر می زنند بسیار کم هستند و بیشتر خارجیان کنجکاو باین جا می آیند . پودتر هم در کنار چشمه سعدی رفته و تعجب کرده که مردم با آنکه فقیر و گرسنه اند ماهیان چشمه را نمی گیرند .

۵ - باکینگهام ، ج . س . BUCKINGHAM مسافرت با شور و ماد و ایران . . .

او از شیراز بدقت دیدن کرده است . در مورد حافظ می گوید که قبرش در باغ زیبائی قرار دارد و سنگ مزارش مرمری است از تبریز که با خط زیبائی حکاکی شده است . متأسفانه از درختی که حافظ با دست خود کاشته و در زیر آن دفن شده دیگر اثری نیست . اگر در انگلستان بود هر قطعه از آن را در جائی نگه داری می کردند و بزرگ می داشتند . در مزار حافظ در اویش برای نویسنده کتاب فال می گیرند و این امر اثری عمیق در باکینگهام میگذارد او می گوید که ایرانیان برای ریختن جرعه شرابی بر مزار حافظ آنچنانکه معروف است باینجا نمی آیند زیرا آنانکه شراب می خورند چنان علاقه ای بعلم و عرفان ندارند که باین جاییانند . درباره سعدی بیشتر بشرح حال می پردازد و چندین صفحه بزرگ را بزنگی نامه او تخصیص می دهد . مزارش را زیارت می کند و فقط جمله ای دارد حاکی از آنکه عمارت نیست آجری و فقیرانه و بر سنگ مرمر آن بمری و کوفی سنه ۶۹۱ کنده گری شده است .

۶ - فلاندن ، اورژن FLANDIN مسافرت بایران

او می گوید شیراز حق دارد که بسیار بخود پیالده و معروف شود زیرا که دوتن از بزرگترین شاعران آسیا از آنجا برخاسته اند ، و شرابش بهترین شراب جهان است . ولی وضع فعلی آن خراب و ویرانی بسیار در آن دیده می شود ، با این وصف مردم غرور خود را بسعدی و حافظ حفظ کرده اند . وظیفه من این بود که بر سر مزار آن دو حاضر شوم و ادای احترام و تکریم بنمایم . راه مزار سعدی بسیار سخت و خشک است ، در دهکده ای قرار دارد که اسم شاعر بر آن نهاده شده است . خانه ای بود تنها و در آن بسته . در زدم شخصی در را باز کرد در حالی که از میان خارهایی که جای گل را گرفته اند مرا گذراند در برابر سنگی قرار گرفتم و او گفت : شیخ سعدی . یادگار نویسان بر درودیوار این اطاق چه ها که نکرده اند

ولی احساس کردم که آنان تنها دوستان سعدی می باشند . اگرچه عظمت نویسنده گلستان جاودانی است ولی تأثرانگیز است که سنگ قبر او در حال از بین رفتن است . فلانیدن نیز مانند سایر مسافران از چشمه و ماهیان نظر کرده دیدن می نماید . در مورد حافظ می گوید که در باغی پردرخت مدفون است و محل دفن حافظ غمزدگی و تنهایی محل قبر سعدی را ندارد . حافظ خود در این باغ زندگی کرده و در زیر درخت چنار مدفون شده است . در این قبرستان درویشی زندگی می کند که نسخه ای از دیوان حافظ را بادت خود نوشته است . دوستداران حافظ و کسانی که از شعر او لذت می برند بعنوان گردشگاه باین جا می آیند و غلیان می کشند ، ولی بر مزار سعدی کسی اینگونه نمی آید ، گوئی شخصیت متفاوت این دو تن بر مزارشان سایه افکنده است . سعدی فیلسوف است و جدی ، و حافظ خوشگذران و صوفی مسلک ، حافظ بر مذاق ایرانیان خوشتر می آید و مریدان فراوان تری دارد .

GOBINETU

۷- گو بینو، کنت دو

سه سال در آسیا

او می گوید تنها نقطه ای از ایران که میل ندارم بدانجا بازگردم شیراز است . اصولاً از این سفر سخت دل خور است فقط انتقاد می کند . نه بر مزار سعدی می رود و نه از حافظیه دیدن می کند . گو بینو در باره گفت و شنود خود با یکی از شهزادگان می نویسد که او از من سؤال کرد که نام دریائی که فرانسه و اسپانیا را از هم جدا می کند کدام است ، و طول خط آهن بین مarse و الجزیره چقدر است . گو بینو در برابر این پرسشها لحن مسخره کردن بخود نمی گیرد بلکه می گوید اگر فکر کنیم که در میان دانشمندان اروپائی هم تعداد بسیار کمی از مشهد یا از کربلا نامی شنیده و یا اطلاعاتی دارند جای کله از شاهزاده شرقی باقی نمی ماند .

۸- ویلز، س . ج .

۱۸۷۶

سرزمین شیر و خورشید یا ایران نو

او هنگامی که از تاجر انگلیسی که در بازار گشت از هند در شیراز مرده و در باغی مدفون است یاد می کند ، می گوید در نزدیکی این باغ در قبرستان کوچکی که مسجدی گلی در آن بنا شده قبر حافظ قرار دارد . سنگ قبر از مرمر زیبای یزد است که بر آن اشعار زیبای شاعر کنده شده است ، این قبرستان گردشگاه اهل ادب است که غالباً بر مزار حافظ دیده می شوند و غلیان می کشند ، و از دیوان او شعر می خوانند . در اطراف قبر او کسانی دفن شده اند که به نوشته های او احترام بسیاری گذاشتند . بیشتر ایرانیان درس خوانده حافظ را يك تخیل کننده بیش نمی پندارند و معتقدند که او در نوشته هایش بدآموزی دارد . درویشی با خواندن او را دی کردی در دیوان حافظ می نهد و از آنجا فال برای مردمان بازگومی کند . کمی دورتر از آنجا قبر سعدی قرار دارد معلم اخلاقی که بر اساس افکار او روش فکری اکثر ایرانیان بنیان گذاری شده است ، و برای نمونه تعبیر « دروغی مصلحت آمیز به از راستی فتنه

انگیزه را یاد می‌کند . این سفرنامه نویس مدت زیادی در شیراز اقامت داشته و بطور کلی عقیده دارد که سعدی اثری عمیق‌تر بر افراد جامعه دارد ولی با مشاهده زیارت‌کنندگان قبر حافظ چنین بنظر می‌آید که او بیشتر مورد توجه است .

۹- سایکس ، سرپرسی ده هزار میل در ایران . . .

او در توصیف خود از شیراز یادی از بزرگی ایام گذشته و اشاره‌ای بوضع اسفناک آرامگاههای سعدی و حافظ می‌کند و در کتاب خود بسیاری از اشعار حافظ و امثال سعدی را می‌آورد مثلاً در مورد تنگ ترکان که در گلستان آمده و آب رکن آباد که در حافظ یاد شده و در باره چوگان که هم سعدی و هم حافظ مطالبی دارند با شعار آنان استشهاد می‌جوید . او بسیار تعجب می‌کند که مستخدم او بسیاری از اشعار سعدی را حفظ داشته است .

۱۰- کروش ، ویلیام عبور از ایران

او با این اندیشه بشیراز می‌آید که شهر گل و بلبل و شراب و زیبا رویان است ، ولی بجای آن بلبلان را خاموش و گلهای سرخ را پژمرده می‌یابد . او می‌گوید شیراز دو شاعر بزرگ را در خود پرورانده ولی متأسفانه چون شخصی همچون فیتزجرالد نبود که آن دو را معرفی نماید ناشناخته مانده‌اند در حالی که در این جا شاهزادگان و گدایان این دو را می‌شناسند و گفته‌هایشان را بخاطر دارند . چه عجیب می‌بود اگر کارگران شهر لندن روزی از اشعار شکسپیر می‌خواندند . حافظ را کمتر از سعدی بشمار نمی‌آورد و او را بی‌دین و ملحد و عاشق شراب و زیبایی می‌داند و می‌گوید که بدلیل عقائدش او را اجازه ندادند تا در گورستان عمومی دفن شود و ایرانیان سعی دارند که معانی دیگری در اشعار او بیابند ولی براستی نیازی باین نیست .

۱۱- برادلی ، برت ایران از خلیج تا دریای خزر

او می‌گوید بزرگترین افتخار شیراز این است که وطن و دفن‌گاه سعدی و حافظ است و روح آنان در این شهر جاودان ماند است ، آرامگاه آنان با مراقبت نگهداری می‌شود و هر دو در سایه درختان چنار آرمیده‌اند ، و قبرشان زیارتگاه هر ایرانی واقعی است . سعدی دور از سر و صدای شهر در محلی آرام و سرسبز خوابیده است ، در باغی کوچک که دیوارهای بلند دارد با چنارها و تبریزی‌های زیبا ؛ و قبر سعدی در اطاق سفیدی است که بر آن لکه‌ای نیست و در آن برگ گل و شکوفه ریخته شده است . در کنار مزار مکتب خانه‌ای است که

اطفال خرد سال در آن همصدا به تلاوت آیات قرآن و تکرار درس اشتغال دارند .
او می گوید که از حافظ کمتر اطلاع دارد داستانی درباره جدال در محل دفن اوشنیده
یا خوانده است . قبر حافظ تنها نیست در اطرافش کوئی دوستانی که در زندگی داشته است
جمع شده اند . افراد درمیان درختان می گردند و فال می گیرند . چهارچوب فلزی قبر را
احاطه کرده و بر آن این کلمات دیده میشود « شعبه تلفن هند و اروپائی » !

۱۲ - نورتن ، هرمان NORTON در زیر آسمان ایران

او در باره شیراز می نویسد که عشق جاویدان ایرانیان باین شهر بخاطر اینست که
مزار سعدی و حافظ در آنجا قرار دارد، ولی از گلهای سرخ و بلبلان خبری نمی یابد و در
عوض چنارهای بلند را که از دیوارهای بلند باغها نمایان است می ستایند . با دوستی بزیارت
آرامگاه حافظ می رود و عکسی از قبر حافظ می گیرد که در کتاب او دیده می شود . او می گوید
حافظ در خارج از شهر شیراز در قفسی آهنین گذاشته شده و بر سنگ مزارش نام او و چند
شعر نوشته شده است . این جا گردشگاه روز جمعه شیرازیان است که در زیر سایه درختان
آن می نشینند . مقبره سعدی دورتر است در عمارتی قرار دارد و چراغی بر آن روشن است
وقاری قرآن می خواند . نزدیک آرامگاه سعدی مدرسه پسرانه ای است که در آن قرآن می آموزند
و آنچه که باید حفظ نمایند با صدای بلند تکرار می کنند .

در این چند نمونه بتجویی ملاحظه می شود که هر کدام از این سیاحان از دیدگاه خود
به شیراز و دو بزرگ مرد آن نگریسته اند . مثلاً یکی یادگار نویسان را بیاد انتقاد
میگیرد و دیگری عمل آنانرا نشانه لطف و صفا و توجه می داند . یکی اندوهناک است از اینکه
چرا به سبک بزرگداشت اروپائیان برای این دوتن آرامگاههای مجلل نساخته اند و دیگری
شاد است از اینکه گروهی درویش گرد آرامگاه این دو شاعر حلقه زده اند . آنچه که هر
دوازده سیاح بر آن همداستانند اینست که آرامگاه این دو شاعر وضع محقر و نامناسبی دارد
ولی با این وصف این دوتن در اعماق دل ایرانیان زنده مانده اند .

در این جا شاید بتوان سؤالی را مطرح کرد و آن اینست که آیا امروز که آرامگاههای
این دو بزرگوار با جلال و تزیین و زیبائی هرچه تمامتر ساخته شده و محل آمد و شد
بسیاری از جهانگردان داخلی و خارجی است، آیا تا چه اندازه ندای زنده این دو تن در
دلهای ایرانیان باقی است . اگر امروز سفرنامه نویسی بایران سفر کند قطعاً خواهد گفت
شیراز شهر است زیبا با خیابانهای اسفالته پر گل و گیاه و مهمانسراهای مجهز . به سعدیه و
حافظیه هم خواهد رفت و بی شک اثری هم در او خواهد گذاشت ، اگر این سیاح تیزبین و
نکته سنج باشد نکته ای را هم اضافه خواهد کرد که درمیان ایرانیانی که با آنها روبرو شده
است از حافظ و سعدی بجز اسم چیزی نمانده است و این افراد که جامعه امروز ایرانی را
تشکیل می دهند بر فرهنگ گذشته خود بی اعتنا و بی احساس گشته اند . امروز رشته فرهنگ

و ادب ایران اگر بکلی گسیخته نشده باشد نزدیک پاره شدنست مرواریدهای این رشته هر کدام بطرفی افکنده شده است. من به عنوان يك ایرانی عادی این نسل حق دارم سؤال کنم چرا؟ و حق دارم بر این تك مرواریدها با اشك بنگرم و فریاد برآرم که چه باید کرد؟

مثلا چرا در شیراز مجلس بزرگداشتی در سطح جهانی برای دوتن از مردان نامی این شهر برپا می شود در حالیکه این اطاق گنجایش بیش از بیست تن را ندارد؟ چرا در شیراز مرکزی برای تحقیق و تتبع در باره افکار و اندیشه های سعدی و حافظ وجود ندارد؟ چرا در کتابخانه ای که بنام ملاصدرا نامیده شده است آثار مربوط به فرهنگ و تمدن و ادب این مملکت این چنین ناچیز است؟

شاید علاج کار این باشد که دست احتیاج به دوستان ایران در خارج دراز کنیم تا بیایند برای ما فکر کنند، و ما غرب زدگان را راهی برای تمدن و فرهنگ خودمان نشان دهند ولی خودم بخودم جواب نفی میدهم، خارجی هر قدر هم فارسی را خوب تکلم کند و ادب ایران را دوست بدارد و بشناسد ایرانی نمی شود و نمی تواند ایرانی فکر کند.

پس ناچاریم که بخود آئیم و در زمان حال و بادر نظر گرفتن نیازهای امروز بیندیشیم و بادیات و فرهنگ خود تحرکی دهیم تا مورد قبول ایرانی امروز واقع شود. سعی کنیم از مرده پرستی و موزه سازی خارج شویم و ریشه های نیم پوسیده گذشته را چنان تغذیه کنیم که بارور شود و گلستان و بوستان بوجود آورد.

- 1 - Tavernier, Jean-Baptiste. Voyages en Perse. Paris, Collectio Voyage et Decouverte, S. D.
- 2 - Le Bryr, Corneill. Voyages. Rouen, G. Terraud, 1724
- 3 - Morier, Jomes. Aourney through Persia... London, Longman, 1812.
- 3 a - Morier, James. A second journey through Persia.... London Longman, 1818.
- 4 - Porter: Sir Robert. Travels in Goergia, Persia, Armenia, ancient Baby lonia . . . London, Longmor, 1822.
- 5 - Buckingham, J. S. Travels in Assyria, Media and Persia London, H. Colburn, 1829.
- 6 - Flandin, E. et P. Coste. Voyages en Perse. Paris, Baudry, 1851.
- 7 - Gobineou, conte de Trois en Asie... Paris, B. Grasset, 1923.
- 8 - Wills, C. U. Land of the Lion and Sur, or modern Persia. London, Ward, lock, 1891.
- 9 - Sykes, P. M. Ten thousand miles in Persia or eight years in Iran. London, J. Murray, 1902.
- 10 - Crawshoy, William E. Across Persia. London, Arnold, 1907.
- 11 - Badley - Birt, F. B. Throug Persia, from the Gulf to caspian. London, Smirh, 1909.
- 12 - Norten, Herman. Under Persian Skies London, Wither by, 1928.

از : فریدون توللی

آواز قوها...

دریغا ! که درمانده از جستجوها	نشستیم بر گور بس آرزوها !
ننوشیده جامی ، ز مینای هستی	فشردندمان ، پنجه ها برگلوه ها
سپردیم ، نالان و سرگشته ، عمری	ز آهو دلی ، با پلنگینه خواها !
شگفت آید ، از جان بیدار خویشم	که شدمست افسون آن رنگ و بوها
گرانمایه هنگام شور و توان را	بسر برد ، در خیل هنگامه جوها !
نه بگرفت پندی ، ز پاکیزه دلها	نه برداشت کامی ، ز پاکیزه روها

☆☆☆

کنون شامگاه است و ، بردشت هستی	سیاهی شتابد ، زسوها به سوها
گریزنده خورشید تابنده ، هر دم	فروتر کشد ، همچو غلتنده گوها
نه جامی ، که جانی رساند ، به لبها	نه یاری ، که تاری گشاید ، زموها
بپاشیده ، با مرگ رندان ، طربها	در افتاده بر گور مستان ، سبوها !

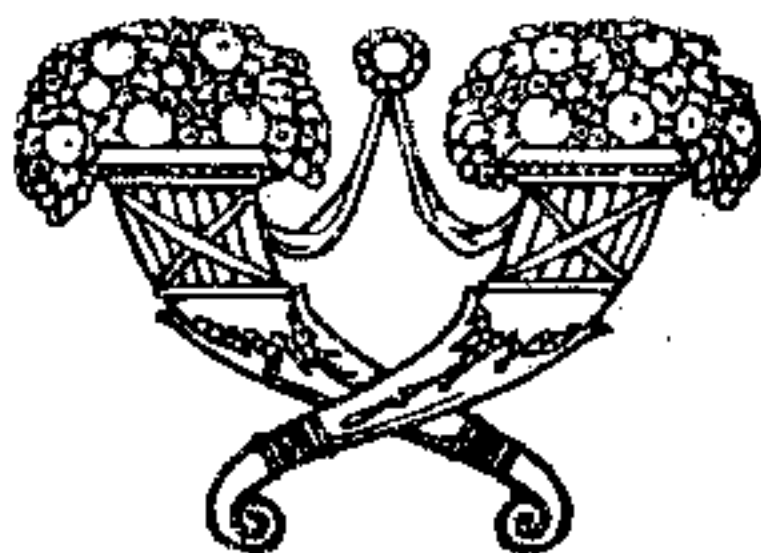
☆☆☆

درین دشت خونین ، من آن خسته جانم	که وامانده ، از پشت آن گرم پوها
فرا پیش چشمم ، خروشنده آبی	که گرداب مرگ است و پایان جوها !
هوس دردم شعله ور ، تا که جان را	فروغی دگر بخشم ، از شستشوها

شگفتا ! به اندیشه چون دیده بندم

نیوشم ز دریاچه ، آواز قوها...

شیراز - پائیز ۱۳۵۰



دکتر قاسم غنی

چهره آشنای فرهنگ و سیاست

هنوز بیش از یکسال از وبای ویرانگر و خانمانسوزی که سبزوار را به خاک سیاه نشاندہ بود نمی گذشت که در یکی از خانه های محله ی گود انبار این شهر، کودکی چشم به جهان گشود که می رفت نامش در تاریخ معاصر ایران به عنوان مرد علم و فرهنگ و سیاست ثبت شود. آن سال، سال ۱۳۱۰ هجری قمری بود. نوزاد را به نام نیایش «قاسم» نام نهادند. پدر او «میرزا عبدالغنی» از طایفه «سادات عربشاهی» بود که از خاندانهای قدیمی و متنفذ خراسان به حساب می آمد.

شاید آنوقت هیچکس فکر نمی کرد که این کودک بعدها یکی از چهره های درخشان ادب و سیاست خواهد شد. حتی مادرش «رقیه» دختر ملا علی کوشک باغی هم - که مثل همه مادران بزرگترین مقامات را برای پسرش می خواست - چنین فکری به خاطرش نمی رسید و شاید آرزو می کرد «پسرش» میرزا قاسم «مجتهد بزرگ شهر شود نه دکتر طب و وزیر بهداشتی و فرهنگ».

پدر بزرگ مادری اش ملا علی کوشک باغی سبزواری پس از آنکه دخترش را به عقد میرزا عبدالغنی عربشاهی درآورده بود به مذهب نوظهور بهایی گری گروید و از یاران بزرگ این نحله ی نو ساخته گردید. مؤسس این مذهب، سبزوار را «مدینه الخضراء» نامید و از همین روی خاندان ملا علی نام خانوادگی خود را «خضرائی» گذاشتند. ملا علی مجبور شد از سبزوار که شهر مذهبی و به اصطلاح «دارالمؤمنین» بود به یزد هجرت کند غافل از اینکه آنجا هم سرنوشت شومی در انتظار اوست. مجتهد همشهری او شیخ محمد جعفر سبزواری در یزد به قتل بایان فتوی داده بود و جلال الدوله حاکم آنجا هفت نفر بایی معروف از جمله ملا علی سبزواری را به فتوای او کشت.

میرزا قاسم، شش ساله بود که او را به مکتب سپردند و او خواندن و نوشتن را در مکتب خانه ها به روش معمول آن روزگار بیاموخت. نخستین معلم وی بانویی بوده است «معصومه» نام (مادر حاج آقا سید رضا لسان، روحانی زاهد معروف که تا همین اواخر زنده بود) که به او «مادر آقا» می گفته اند. شخصیت و اخلاق این زن مکتب دار به اعتراف دکتر غنی در روحیه ی او بسیار مؤثر واقع شده است. پس از آموختن قرآن و خواندن و نوشتن فارسی، مدتی از شیخ عباس دامغانی و شیخ عبدالعظیم اردبیلی معروف به آخوندتر که که در سرای آقا مکتب داشته است - درس می گیرد. چندی هم نزد آقا روح الله خوشنویس معروف به «آقا روح» می رود.

دوازده ساله بود که پدرش آقا میرزا عبدالغنی - به سال ۱۳۲۲ هـ - در راه تهران بر اثر وبا جان سپرد. ازین پس مراقبت و تربیت او را دایی اش عزیزالله خان خضرائی برعهده گرفت. عزیز خضرائی که همین اواخر (در ۱۳۳۳) در تهران بدرود حیات گفت پانزده سال از خواهرش «رقیه» (مادر دکتر غنی) کوچکتر بوده است وی مدتی معاون بانک تزاری روس شده است و بعدها هم رئیس اتاق بازرگانی خراسان بود.

میرزا قاسم خان که دیگر از رفتن مکتب و خواندن ادبیات فارسی فارغ شده بود و فکرش تاب مسائل مهمتری یافته بود گاه و بیگاه - نه بطور مداوم - به محضر بعضی اعضاء دانشمند فامیلش مانند مرحوم آقا میرزا یوسف عربشاهی عالم جلیل که آن موقع پیرمردی تقریباً هفتاد ساله بود و فرزند دانشورش مرحوم آقا میرزا عبدالله و آقا میرزا محمود عربشاهی و آقای شاه و امین الشریعه راه می یافت و به قدر استعداد از صحبت آنان فیض می گرفت. تا اینکه بالاخره در آغاز استبداد صغیر همراه دایی اش به تهران رفت و در مدرسه ی دارالفنون ثبت نام کرده از این رهگذر با دانشهای نوین آشنا شد و زبان فرانسه را به خوبی یاد گرفت. پس از پنج سال تحصیل در دارالفنون، به سال ۱۹۱۳ میلادی، به بیروت رفت و به مدرسه فرانسویان (سن ژوزف) وارد شده رشته ی طب را برای ادامه ی تحصیل انتخاب کرد، ولی پس از یکسال به علت وقوع جنگ جهانی اول، مدرسه ی فرانسوی ها از طرف دولت عثمانی بسته شد و دانشجوی سبزواری از تحصیل بازماند. تا اینکه پس از یکسال توانست به زحمت زبان انگلیسی یاد بگیرد و باکمک و راهنمایی دکتر هوارد پلیس رئیس دانشگاه امریکائی بیروت - در ۱۹۱۵ میلادی - در کالج امریکائی ثبت نام کند.

چون به علت جنگ، در عثمانی قحطی پیش آمده بود با جمعی از ایرانیان در دانشگاه امریکائی پانسیون شد. در سال ۱۹۱۶ میلادی، میرزا محمود خان احتشام السلطنه ی علامیر که سفیر کبیر ایران در عثمانی بود محرمانه با مقامات عثمانی موافقت کرد که دانشجویان ایرانی مقیم بیروت به جبهه های جنگ عثمانی فرستاده شوند ولی باکمک هوارد پلیس رئیس دانشگاه بالاخره این کار عملی نمی شود و دانشجویان ایرانی از این خطر می جهند.

دکتر غنی در بیروت از حمایت و ارشاد «جهر ضومط» و «امین ریحانی» و نیز «پروفسور انسلیک» استادان دانشگاه امریکائی برخوردار بوده است. پروفسور واندیک استادی بود که برای نخستین بار او را با آثار و افکار آنا تول فرانس Anatole France نویسنده ی معروف فرانسوی (۱۸۴۴-۱۹۲۴ م) آشنا کرد.

در ژوئن ۱۹۱۹ م دوره ی دانشکده ی پزشکی را به پایان رسانیده در هیجدهم ژوئن دیپلم نیویورک را گرفت. در مدت اقامتش در بیروت موفق شد علاوه بر تکمیل زبان فرانسه، زبانهای انگلیسی و عربی را به خوبی فرا گیرد. بالاخره در ۱۹۲۰ م (۱۲۹۹ شمسی) به ایران مراجعت کرد و راهی سبزوار شد.

در شهر بیماری اپیدمی انفلونزا شایع شده بود و دکتر تازه از راه رسیده به مداوای بیماران پرداخت. آن موقع هنوز دارو به اندازه ی کافی در دسترس نبود و برای بیشتر بیماران ماده ی اولیه داروها را تجویز میکرد که به صورت گرد بود و می بایست در آب می ریختند و



دکتر قاسم غنی علامه محمد قزوینی

می خوردند. این دارو، در ذهن ساده و خالی مردم بیش از هر چیز به دوا می ماند به همین جهت دکتر غنی میان عوام به « حکیم دواغی » معروف شد. چون اکثر مردم بنیه مالی برای تهیه دارو و مراجعه به او نداشتند و خود به تنهایی نمی توانست برای همه ی بیماران داروی رایگان بدهد بکمک سالارحشمت حاکم سبزوار بیمارستانی بنا کرد که بنام سالارحشمت به « حشمتیه » نامگذاری شد.

بدین ترتیب با آنکه قصد اقامت در سبزوار را نداشت بامشغولیتی که از جهت بیمارستان و درمان بیماران پیدا کرده بود مجبور شد بیش از سه سال در سبزوار بماند تا اینکه در سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۴ م) شوق فرنگ در سرش افتاد و برای تکمیل معلومات خود به فرانسه رفت. بین راه در بیروت استادش پروفیسور واندیک را دیدار کرد و دو قالیچه به او تقدیم داشت. واندیک از او خواست که آثار جدید فرانس را برایش از فرانسه به بیروت بفرستد. وقتی دکتر غنی به فرانسه رفت آناتول فرانس در اوج شهرت و عظمت خود بود و در همان سال بدرود زندگی گفت و غنی تشییع جنازه ی رسمی او را در پاریس با آنهمه تجلیل دید و بیش از پیش به او علاقه مند شد.

در همین سفر بود که با مرحوم علامه محمد قزوینی آشنا شد و از هم صحبتی او بهره گرفت. قزوینی خود در مقدمه ی « تاریخ عصر حافظ » از این آشنائی و جلسات ادبی چند ساعتی که در پاریس با دکتر غنی داشته است به اشباع سخن گفته است. غنی پس از یکسال و چند ماه اقامت در فرانسه به ایران برگشت ولی پس از چندی باز به فرانسه رفت و در آذرماه

۱۳۰۷ (نوامبر ۱۹۲۸ م) به ایران آمد. در پاریس گذشته از تعقیب دانش پزشکی، کلاس مخصوصی راجع به شناخت و انتقاد نقاشی دید و با مطالعات وسیع خود در تاریخ نقاشی و نقد آثار هنرمندان در این رشته صاحب نظر شد. دوستی و صمیمیتی که با کمال الملک نقاش معروف داشت از اینجا سرچشمه می گرفت که کمال الملک هنرمند بود و دکتر غنی هنرشناس.

دکتر غنی پس از بازگشت به ایران همچنان در سبزوار به درمان بیماران و خدمت به خلق ادامه داد. در این میان از یک خاندان روحانی دختری به همسری گرفت و زندگی تازه ای را آغاز کرد. در سبزوار دست به ترجمه آثار آناتول فرانس زد و تائیس را به سال ۱۳۰۸ منتشر کرد. او نخستین کسی است که فرانس را به ایرانیان شناساند.

وجود دکتر غنی در سبزوار منافع جمعی از متنفذان شهر را به خطر انداخته بود، اینان بیکار ننشسته علیه دکتر توطئه کردند و به مناسبت اینکه خاندان مادرش بهائی مذهب بودند به بهائی گری اش متهم کردند و جماعتی از او باش و متشرع نمایان را تحریک کردند تا به خانه ی حاج میرزا حسین علوی مجتهد شهر رفته فتوی قتل دکتر قاسم خان بایی را بگیرند؛ مجتهد مذکور نیز که شاید اغفال شده بود، یا آنچه به حقیقت نزدیکتر است برای آنکه در سیاست رقیب پسرش «آقا میرزا حسن نماینده ی مجلس ملی» بود، با آن جماعت همراهی داشته به طرف خانه ی دکتر غنی به راه می افتاده است که مرحوم آقا میرزا حسین عربشاهی معروف به «آقای شاه» که روحانی وارسته و زاهد و درعین حال شجاع و مدافع حق و حامی ضعفا و هم از بنی اعمام دکتر غنی بود - بی آنکه از ماجرا آگاه باشد به خانه ی حاج میرزا حسین می آید و با مشاهده ی این بلوا بر حاج میرزا حسین بانگ می زند که «سید! بنشین. دکتر قاسم خان زیر لباسش شال سبز می بندد». حاج میرزا حسین و همراهانش به یکدیگر نگاه می کنند و منتظرند که کسی حرف بزند ولی همه ساکت می مانند و مردم متفرق می شوند و غائله می خوابد و اگر این تصادف نبود به احتمال قوی دکتر غنی را کشته بودند. در همین سالها رضا شاه فقید به سبزوار می آید. دکتر غنی در باغ مسکونی خود - که امروزه مقر فرمانداری سبزوار است - از پادشاه پذیرائی می کند و به علت خدماتی که کرده است به خصوص احداث بیمارستان و بنای باغ ملی مورد توجه واقع می شود.

پس از این جریانها در ۱۳۰۹ از سبزوار به مشهد رفته به طبابت اشتغال می ورزد و مورد استقبال و توجه عموم مردم واقع می گردد چندانکه در ۱۳۱۲ از مشهد به نمایندگی مجلس ملی انتخاب شده به تهران می رود که در دوره های دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم قانونگزاری همچنان نماینده بوده است. در مشهد داستانی دیگر از آثار فرانس «عصیان فرشتگان» را ترجمه کرده در ۱۳۰۹ به چاپ رساند. در تهران هم در عین اشتغال به طبابت وکالت مجلس و رفت و آمدهای بسیار دست از کتاب و کتابخانه برنداشت و برای خود کتابخانه ی بسیار مفصل و جامعی ترتیب داد که مورد استفاده ی دوستانش نیز بود. قزوینی در مقدمه ی دیوان حافظ از کتابخانه ی او به بیان تحسین آمیزی یاد کرده است. در ضمن به سمت استادی دانشکده ی پزشکی منصوب شد، و نیز در دانشکده ی معقول و منقول روانشناسی تدریس می کرد. کتابی که در معرفة النفس نوشته است همان موضوع درسش در این دانشکده

است . در ۱۳۱۴ به عضویت فرهنگستان درآمد و رساله‌ی « ابن سینا » را برای خطابه‌ی ورودی‌اش به فرهنگستان تهیه کرد . سپس به مطالعه‌ی حافظ پرداخت و در شهریور ۱۳۱۸ که علامه‌ی قزوینی از پاریس به تهران آمد به کمک او دیوان حافظ را تصحیح و چاپ کرد . در ۱۳۱۷ (۱۹۳۸ م) بسا سعید نفیسی (۱۳۴۵ - ۱۲۷۴) و محمود جم برای خواستگاری فوزیه به مصر رفت و با تسلطی که به زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی داشت در مجامع ادبی و سیاسی قاهره درخشید . بزرگترین خدمت و فعالیت ادبی غنی همان تحقیق جامع و کاملی است که راجع به حافظ کرده است . غنی در مطالعه‌ی « آثار و افکار و احوال حافظ » همه‌ی جریانهای سیاسی و تاریخی روزگار حافظ را که خواه ناخواه شاعر بزرگ شیراز را متأثر می‌ساخته است آگاهانه تشریح کرده است ، و در مجلد دوم که خواسته است « تاریخ اوضاع و احوال علمی و ادبی و اجتماعی عصر حافظ در فارس » را بررسی کند ؛ تنها بیان و تشریح افکار صوفیانه که بزرگترین موج اجتماعی و جریان فکری در آن روزگار بوده است - خود يك کتاب جداگانه « تاریخ تصوف » شده است . سومین مجلد حافظ شناسی او « شرح حال و زندگانی حافظ و بحث در نحوه‌ی خصوصی افکار و اشعار او » بوده است که متأسفانه مشاغل وزارت و سفارت که دکتر غنی را سرگرم کرده بود دیگر مجالی برای طبع و نشر آن نگذاشت (با آنکه ماده‌ی کتاب آماده بوده است) .

با پیش آمدن وقایع شهریور ۱۳۲۰ وضع ایران و دکتر غنی که از مهره‌های مهم سیاست مملکت بود بکلی دگرگون شد . غنی در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ وزیر بهداشتی شد . اشتغال به سیاست مقدار زیادی از ساعات فراغت او را که می‌بایست به خدمت علم و ادب می‌پرداخت گرفت اما شوق و عشقی که به تحقیق و نویسندگی داشت موجب شد که ادب فارسی در این دوره زندگی هم از آثار قلم سحر او بی‌نصیب نماند . در ۱۳۲۳ یکی دیگر از آثار آناتول فرانس « بریان پزی ملکه‌ی سبا » را که از فرانسه ترجمه کرده بود به چاپ رسانید . دویخش مهم از مطالعات حافظ شناسی او نیز در همین سالها (پس از ۱۳۲۱) به چاپ رسید . دکتر غنی در سال ۱۳۲۳ وزیر فرهنگ شد .

اگرچه روش دیپلماسی او برای ما معلوم نیست ولی نویسندگان و استادان مورد اعتماد برپاکی و طهارت او گواهی داده‌اند . از جمله دکتر علی اکبر قیاض درباره‌ی او چنین نوشته است : « دکتر غنی در هر حال و در هر مقامی که بود آدمی بسیار نجیب و شرافتمند بود ، در زندگی فردی و اجتماعی هر دو درست و پاک و پرهیزکار بود ، از سعایت و تفتین و جاسوسی و وقاحت که سرمایه‌ی غالب رجال سیاسی این کشور است بکلی دور بود ، و حتی از مشاهده‌ی این مناظر زشت برآشفته میشد و البته تحمل می‌کرد . . . » همین استاد جای دیگر نوشته است که دکتر غنی « از ناهنجاری وضع سیاسی ایران و نفاق و ناروینهای رجال سیاست و اخلاق - گری هوچیها می‌نالید » .

جمال زاده نیز نوشته است که « دکتر قاسم غنی وجودی نيك بود علم دوست و باذوق با شور و با فهم و با وفا بود . . . مرد درست وطن دوست و كوچك نوازی بود . . . وجودش برای کشور ما مفید و در خارجه در نزد بیگانگان مایه‌ی افتخار و آبرومندی بود . اهل ریا

و زرق نبود .

گواهی این دو استاد برپاکی و وطن دوستی غنی ما را از هر گونه دغدغه و نگرانی آسوده میکند .

غنی پس از آنکه از وزارت فرهنگ استعفا داد به سفارت به مصر رفت . در ۱۳۲۴ همراه هیئتی از ایران به سازمان ملل متحد به امریکا رفت و آنجا هنگامی که سوار اتومبیل بود تصادفی کرد و پایش مجروح شد . پس از سفر مصر ، به عنوان سفیر ترکیه به این کشور رفت ولی به علت همان جراحتی که پایش از تصادف اتومبیل برداشته بود در سال ۱۳۲۵ برای معالجه از ترکیه به امریکا رفت و در یکی از بیمارستانهای واشنگتن بستری شد

آقای سید محمود فرخ خراسانی که خود در دوره های دوازدهم و سیزدهم از قوچان به نمایندگی مجلس ملی انتخاب شده بود و با دکتر غنی آشنائی و دوستی یافته بود در این هنگام این چامه را به امریکا بدو فرستاد :

سوی امریکا شوای پیک هواپیما چو باد
گوی با دکتر غنی دستور دانشمند راد
کاین رهی «فرخ» همی پیمود دور از ملک طوس
تا به لندن دیدن روی مرادش زان مراد
خواستم شاید در این دریا کنار گمرهی
مرشدم دریابد و بنمایدم راه رشاد
دامنی پر گل کنم از بوستان صحبتش
هدیه ی اصحاب را با خاطری خرسند و شاد
فارغ از اندیشه ی آینده ی ناسازگار
یکسر از بگذشته آرام خویش آریم یسار
ای خوشا دور فراغت ای خوشا عهد شباب
یاد باد آن روزها وان خواب شیرین یاد باد
از بدگردون چه بد شد اینکه در گردونه ای
اتفاقی شوم آن پای مبارک را فتاد
بر سر گردون نهادی پای همت ای دریغ
مر ترا پا بر سر گردونه چون باید نهاد ؟
تو کنون زانسوی آب افتاده من زینسوی آب
نقشها برآب شد وان آرزوها شد به باد
بنده نیز اینجای در بیمارسانم بستری
دردها دارم بجان و دل که نتوان شرح داد
بدتر از آنجمله این يك ، کاین پرستاران من
نه جوان باشند و نه زیبا ، خدا قسمت کند

پس از اینکه دکتر غنی این شعر فرخ را جواب نوشته است فرخ این رباعی را ساخته به دکتر غنی فرستاده است :

ای حافظ عصر ، حق نگهدار تو باد وان شوخ که وصف کرده ای یار تو باد
بیمار نباشی تو الهی هر گز آن ماه جبین ولی پرستار تو باد

در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم غنی دست از فعالیت‌های علمی و لذت‌های معنوی برنداشته بود. در ۱۳۲۴ « تاریخ بیهقی » تألیف خواجه ابوالفضل بیهقی دبیر غزنویان را به کمک دکتر علی اکبر فیاض تصحیح و طبع کرد. نیز انجمنی ادبی به سرپرستی حسین علاء تأسیس کرد که فضایی مانند علامه‌ی دهخدا ، علامه‌ی قزوینی ، حاج سید نصرالله تقوی و دکتر شفق و . . . عضو آن بودند . بعلاوه جلسه‌ی انسی داشت با تنی چند از صاحب ذوقان و هنرمندان که در آن از موسیقی کلنل وزیری و صحبت دوست صمیمی‌اش فرزین (که او را در مقدمه « تاریخ عصر حافظ » آنهمه ستوده و بر مرگش افسوس خورده است) بهره‌مند می‌شد. به گفته‌ی دکتر فیاض « اصل زندگانی در نظر دکتر غنی همین لذت‌های روحی و معنوی بود و اگر بسائر جهات زندگی اهتمامی و علاقه‌ی نشان میداد مسلماً برای وصول باین هدف روحانی بود ، و تفاوت مرد حکیم با غیر حکیم همین است که وسیله را با هدف اشتباه نکند و دکتر غنی این اشتباه را نداشت . برای دکتر غنی حساب دخل و خرج دشوارترین مسائل بود و بهمین جهت زندگانی داخلی او را کسانش اداره می‌کردند که خود او هیچ حوصله‌ی آن را نداشت . يك روز بكاسه‌ی آشی که جلوش بود و بقوطی سیکارش اشاره کرد و گفت : زندگی ما بیش از این نیست ، این مقدار را از عریضه نویسی دم پستخانه هم میتوان درآورد. دکتر غنی مسئله‌ی زندگی را در مکتب آناتول فرانس حل کرده بود و مانند او بشریت را با تمسخر آمیخته با رحم و شفقت می‌نگریست ، جهان را با همه ناهنجاری‌هایش زیبا و تماشائی میدانست و مثل آناتول فرانس معتقد بود که دنیا با دیوانگانش خوش است ، و بهمین جهت بود که از مطالعه‌ی مردم مختلف و برخورد با تیپ‌های گوناگون لذت می‌برد و با اصطلاح سیر آفاق و انفس را دوست می‌داشت ، و شاید همین خاصیت روحی او بود که او را آن قدر اجتماعی و خوش معاشرت ساخته بود . »

دکتر غنی طی سالها مطالعه و تحقیق ، گذشته از تألیفات سودمند مستقل خود ، تعدادی مقالات علمی و ادبی در مجلات خوب آن روزگار مانند ماهنامه‌های مهر ، یادگار ، یغما ، دوا سازی عصر حاضر ، . . . و سالنامه‌ی دنیا نوشته است. یادگار ایام اقامت غنی در آمریکا دو رساله است یکی اتوبیوگرافی دقیقی که به چاپ نرسیده است و نسخه‌ای ماشین شده از آن در کتابخانه‌ی آقای امین موجود است و دیگر رساله‌ی « بحثی در تصوف » که آخرین اثر اوست و در ۱۳۳۱ یعنی مقارن ایام بیماری مرگ او به زیر چاپ رفت .

غنی در فروردین ماه ۱۳۳۱ در ایالت کالیفرنیا در یکی از بیمارستان‌های شهر آکلند نزدیک سانفرانسیسکو نیمه شب جان سپرد و شنیدم جنازه اش یکی دوروز مانده بود و بالاخره همانجا مدفون شد .

مجله یغما - این جامع ترین شرح حالی است از مرحوم دکتر قاسم غنی. نامه‌ای هم از او در مجله یغما چاپ شده که بسیار شیرین و با حال است. «بحثی در تصوف» از انتشارات مجله یغماست و در این سال دکتر غنی حال و حوصله تصحیح آنرا نداشت. مقدمه مرحوم دکتر فیاض بر این کتاب از مقالات مؤثر دکتر فیاض است. دکتر غنی وقتی سفیر مصر بود بهای اشتراك مجله را در پاکت عادی گذارد و فرستاد. خطوط نویسندگان را فراهم می‌آورد نامه‌ای هم بخط یغما از بنده گرفت. نمیدانم این نفایس چگونه پراکنده شد. هی‌الدنیا فاحذروها.

رهی معیری *

مردم هنری

چهار چیز شد آئین مردم هنری
 که مردم هنری زین چهار نیست بری
 یکی تقلب و شلتاق در بساط قمار
 که مبلغی ز حریفان ساده دل ببری
 دو دیگر آنکه ابا از ادای وجه کنی
 و گرچه برسر نقدینه نقد جان سپری
 سه دیگر آنکه ز خانم کنی اطاعت محض
 که باتو شب نکند تندی و ستیزه گری
 چهارم آنکه سر کیسه را بموقع خرج
 نگاهداری تا کم خوری و غم نخوری

* این قطعه طیبیت آمیز را مرحوم رهی در دفتر یکی از دوستانش نوشته است.

علی اکبر کوثری
سرپرست مدارس ایران در ترکیه

مناقب العارفین احمد افلاکی

در شرح حال و اوصاف و آثار جلال‌الدین رومی رسالات و کتب فراوان نوشته‌اند ولی با تمام این تفصیل هنوز چهره تابناک و حقیقت حال این مرشد بزرگ عرفان و سرسلسله جنبان سالکان راه حقیقت آن سان که باید و شاید روشن نگشته است، در میان کتب متقدمین آنچه از همه نزدیکتر بعهد مولانا است کتاب مناقب العارفین تألیف شمس‌الدین احمد افلاکی-العارفی است که در سال ۱۹۵۹ میلادی در آنقره (آنکارا) بکوشش تحسین یازیجی استاد دانشگاه استانبول و به پامردی انجمن تاریخ ترک در دو جلد بچاپ رسیده. است اهمیت این اثر علاوه بر شیوه نگارش و احتوای معلوماتی در باره تاریخ و جغرافیای آسیای صغیر بیشتر بدان سبب است که مؤلف جلد دوم کتاب را بنا بر مشاهدات خویش نوشته و جلد اول را که در شرح مولانا است از کسانی شنیده است که معاش و مأنوس با حضرتش بوده و از معارف و مجالس ذکر و سماع او بهره‌ها برده‌اند.

این کتاب در ایران و ترکیه خواننده فراوان دارد و شاید روزی حاجت افتد که تجدید چاپ شود و لازمست که در آنموقع نکاتی رعایت شود تا خوانندگان و مطالعه‌کنندگان مکتب عرفان مولانا استفاده بیشتری از این اثر ببرند.

اولین نقصی که در چاپ این کتاب بچشم می‌خورد نداشتن مقدمه بزبان فارسی است که بهتر می‌بود برای استفاده فارسی‌زبانان استاد محترم مقدمه را بهردو زبان ترکی و فارسی مرقوم می‌داشتند بخصوص که متن کتاب فارسی است و هر کس از هر ملیت بخواهد از این کتاب استفاده کند فارسی‌دان است و احتیاج به خواندن مقدمه دارد تا بداند مصحح محترم بچه نحو و روشی کتاب را تصحیح فرموده‌اند و مأخذ و منابع کتاب حاضر چیست. من این کار را بکمک یکی از همکاران عزیز آقای معصومی کارمند سرپرستی مدارس ایران در ترکیه انجام داده‌ام ولی از آنجا که چاپ ترجمه کامل مقدمه استاد در حوصله مجله شریفه ینما نیست تا میزانی که لطمه‌ای بمطالب اساسی و موضوعات مطروحه استاد تحسین یازیجی نزنند و نکته‌ای از نظر دارندگان فارسی زبان کتاب مناقب العارفین مخفی نماند باختصار بر گزار کرده‌ام.

اکنون میپردازیم به آنچه استاد تحسین یازیجی در مقدمه کتاب بزبان ترکی مرقوم

داشته‌اند.

۱- ارزش کتاب: با اینکه کتاب در شرح حال مولانا و پیروانش می‌باشد ولی از آنجا که منابع تاریخی قرن هفتم هجری زیاد نیست این اثر در روشن کردن وقایع تاریخی این زمان در منطقه آناتولی تأثیر فراوان خواهد داشت بخصوص که نویسندگان تواریخ اغلب تحت تأثیر حکمرانان بزرگ، وقایع جنگها و خصائل سلاطین می‌پرداختند و کمتر از

طرز زندگی مردم و طبقات مختلف بحث میکردند ، اما در این کتاب و نظائر آن مؤلفان از روحيات و رفتار مردم سخن گفته اند و چون در میان مردم زیست میکردند بالتبع آنچه نوشته اند آینه تمام نمای زندگی آن عصر است ولی باید حتماً توجه داشت که نویسندگان مناقب توجهی به آثار قبل از خود نداشتند و بذکر مشهودات و مسموعات خود اکتفا کرده اند و نیز در حق مراد خویش غلو بسیار کرده اند که مناقب العارفين هم از این دعوی ها مبرا نیست .

جلد اول کتاب روایاتی است که مؤلف از معاشران و مؤانسان مولانا شنیده است و جلد دوم مشهودات شخصی او میباشد .

۲- شرح حال افلاکی : تاریخ زندگی و محل تولد افلاکی بروشنی معلوم نیست و پدر و مادرش نیز شناخته نشده است .

لقب افلاکی را از این جهت که بعلم نجوم علاقمند بوده است انتخاب کرده و نسبت عارفی را بخود بسبب ارادتی که به عارف چلبی داشته است پذیرفته است . لقب او را ثاقب دده در کتاب سفینه مولویان شمس الدین ذکر کرده است و با استدراك از تألیف او و مطالب مذکور در کتاب و رجال هم عصر تولدش را بسالهای ۶۹۰ - ۶۸۵ هجری در قونیه و مرگ او را بسال ۷۶۱ هجری دانسته است . تنها کسی که از پدر او نام می برد ثاقب دده است که وی را فرزند « آهی ناتور » از عمال ازبك خان ذکر میکند و میگوید او در شهر « سرای » زندگی میکرد و در سال ۷۴۱ فوت شد و مقداری ثروت و کتابخانه عظیمی برای فرزندش احمد باقی گذاشت . ولی این نظر ثاقب دده مردود است چه در آثار افلاکی ابدأً از خاطرات ایام کودکی خویش در قونیه ذکر نکرده و با اینکه از کسان بسیاری صحبت بمیان آورده است ولی از پدرش آهی ناتور که مردی با شخصیت و متعین بوده نامی نبرده و نیز نظر ثاقب دده در مورد اینکه در موقع ورود کیکاتو سردار مغول به قونیه افلاکی در قونیه بوده است مورد تردید است و به حقیقت معلوم نیست افلاکی اهل کجاست ، فقط این نکته روشن است که بعد از سال ۶۹۰ به قونیه آمده و نزد سراج الدین مثنوی خان و عبدالؤمن توکانی و نظام الدین ارزنجانی تحصیل کرده است و سپس مرید عارف چلبی شده و تا آخر عمر او از مجذوبان و فدائیان این عارف بزرگ بوده است ، و کتاب خود را عم به اشاره او تألیف کرده است ، و مسافرت هایی در خدمت مرادش به آذربایجان و سلطانیه و شهرهای آناتولی نموده است ، و پس از فوت عارف چلبی به سال ۷۱۹ مرید عابد چلبی فرزند او شد و با وی برای جلب نظر خانان اوج بآن مناطق سفر کرد و سفری برای با دوم به تبریز رفت .

پس از فوت عابد چلبی به ترتیب به واحد چلبی ، و شاهزاده و امیر عادل چلبی گروید و از آن بیعد تاریخ زندگی او معلوم نیست ولی میتوان حدس زد تا سال ۷۵۴ هجری بکار تألیف منافع العارفين اشتغال داشته و بعات کهولت دیگر از قونیه خارج نشد تا در ۳۰ رجب ۷۶۱ هجری چشم از جهان فرو بست و قبر او از دیده ها ناپدید گشت ، ولی سنگ قبر وی در حیاط خانه شخصی بنام توپ باشی پیدا شد که بموزه مولانا نقل گردید .

۳- آثار مؤلف افلاکی : افلاکی بزبانهای عربی ، فارسی و ترکی آشنائی کامل

داشته و بجز مناقب العارفين و سه غزل ترکی آثار منظوم و منثور دیگری ندارد، کتاب مناقب العارفين همانطور که در صدر مقال گفته شد از نظر تاریخی کتابی مفید است و نشر او برخلاف معمول عصرش نثری روان و ساده می باشد و بیک زبان مردم پسند شباهت دارد که قابل فهم است و خواننده را بقرائت تمام کتاب متمایل می سازد و باید گفت از نظر تخیل انسانی اثری پرارج است.

کتاب در دو جلد است، جلد اول بنام مناقب العارفين و مراتب الکشفین نامگذاری شده و جلد دوم تنها بنام مناقب العارفين است. از جلد اول سه نسخه وجود دارد که يك نسخه آن بخط مؤلف می باشد و شامل شرح حال هشت شخصیت عرفانی از سلطان العلماء بهاء الدین ولد تا عارف چلبی بزرگ می باشد، در این جلد از تولد عارف چلبی صحبت می کند و از وفات او حرفی نمی زند، این کتاب برخلاف تصور عده ای مختصر شده کتاب مؤلف نبوده چه در این صورت لازم می آمد مختصر کننده از وفات چلبی ذکر بمیان آورد، بلکه این کتاب چرک نویس کتاب مفصلی بوده است که قصد داشته بعدها بتألیف آن پردازد ولی توفیق حاصل نیافته و با این وجود سی و شش سال عمر صرف تألیف این کتاب کرده است.

۴ - نسخه های جلد اول مناقب العارفين :

الف - نسخه کتابخانه بورسای ۷۶۲ - این نسخه بخط مؤلف است، يك ورق از اول و چند ورق از اواسط و آخر کتاب افتاده است. این نسخه با کتاب دیگری بنام معراج نامه در یکجا جلد شده است و چون معراج نامه هم بخط مؤلف است احتمال می رود که این کتاب هم از آثار مؤلف مناقب العارفين باشد چه در شرح آثار افلاکی از کتابی بنام اسرار معراج اسم برده می شود، این نسخه مناقب العارفين دارای ۱۰۹ ورق است، بابعاد ۱۶ر۲ × ۲۲ر۱ سانتیمتر و در هر صفحه ۱۳ سطر، جلد آن تیماج است.

ب - نسخه لالا اسماعیل (کتابخانه سلیمانیه ۲۲۱) - دارای جلد چرمی، تعداد صفحات ۱۷۷، هر صفحه بابعاد ۲۷ر۱ + ۱۸ سانتیمتر و در هر صفحه ۱۳ سطر نوشته شده است. خط خوانا نسخ عهد سلجوقی است.

ج - نسخه حاجی محمود (کتابخانه سلیمانیه ۴۵۵۷) - بطرز جدید جلد چرمی شده است، تعداد صفحات ۱۶۵ بابعاد ۱۴ + ۲۴ر۴ سانتیمتر، هر صفحه دارای ۱۰ سطر میباشد. ورق اول و اوراقی از آخر کم دارد، تاریخ استنساخ در قرن ۱۴ هجری است. خط نسخ جدید است و در شرح حال عارف چلبی سطوری چند علاوه بر نسخ دیگر دارد.

۵ - برتری جلد اول بر دوم اینست که مؤلف در جلد دوم بکتابهای مختلف مراجعه کرده و مسموعات در باره مولانا و پیروانش را در این جلد جای داده است و سعی کرده این روایات مستند بکتاب بوده و نکات اتکائی داشته باشد، در حالیکه در جلد اول این نکته رعایت نشده است و بعضی روایات که در هر دو جلد ذکر شده است از نظر زیادی عبارات فرق زیادی دارد. در ذکر روایات مراعات نظم و ترتیب نگردیده و موضوعات از هم جدا نشده است. در نسخه بورسای عبدالوهاب ابن جلال الدین محمد همدانی (وفات ۹۵۴ هجری) اظهار نظرهایی در حواشی کرده و این معایب را تذکر داده است و بعضی لغات عربی و ترکی را بفارسی برگردانده

و ارتباط بین روایات را تأمین کرده است و آنچه بنظرش عبارت کفر آمیز میرسیده خارج کرده و مطالب نامفهوم را بفهم نزدیک کرده است و بدین ترتیب خلاصه ای تنظیم کرده است که بعد از او هم افرادی باین کار دست زده اند ولی سعی نموده اند با اضافه کردن روایات به محتویات کتاب لطمه وارد نشود و کتاب از اصالت نیفتد اما اشتباهات تاریخی بهمان صورت باقی مانده است . مثلاً علاء الدین محمد خوارزمشاه عموی جلال الدین خوارزمشاه معرفی شده و این اشتباه در کلیه نسخ مختصر شده دید میشود .

۶- مأخذ و منابع مناقب العارفين: قسمت عمده کتاب حکایات و روایاتی است که از طرف مریدان مولانا ذکر شده است ، قسمتی دیگر مربوط است به علت سرودن بعضی از اشعار مولانا که در مجالس سماع یا بجهت واقعه ای که برای یکی از مردمان عصر اتفاق افتاده است ، بعضی مطالب مربوط به کرامات و تصرفاتی است که مولانا در امور طبیعی و زندقه مردم کرده است و چون افلاکی هم مانند هر مجذوبی مسموعات در باره مراد خود را بدون کوچکترین تردیدی قبول میکرده است عیناً به نقل آنها پرداخته و در صحت و سقم آن نه فقط تحقیق نکرده است بلکه تردید را هم جائز ندیده است ، حتی روایاتی که از نظر شریعت بضرر مولانا و خاندانش تمام شده است ذکر کرده ، کما اینکه در یکی از نسخ ملاحظه شد روی بعضی از این قبیل روایات را خط کشیده اند و یا در موقع استنساخ حذف نموده اند . علاوه بر روایات همانطور که گفته شد افلاکی از بعضی کتب نیز استفاده کرده که مهمتر از همه رساله فریدون بن احمد سپهسالار می باشد که تقریباً سه چهارم مطالب این را با تغییر کلمات و تفصیل دادن جملات در تألیف خود گنجانده است بدون اینکه ذکر کند از مأخذ بکند . بنظر میرسد که رساله احمد سپهسالار بعلمت فوت مؤلف ناتمام مانده و چون از طرف مردم توجهی بآن نشد و مریدان آرزو داشتند در شرح حال مولانا و خاندانش کتابی نظیر تذکره الاولیاء عطار بوجود آید باین جهت احمد افلاکی با استفاده از این کتاب و منابع دیگر و با اشاره عارف چلبی باین کار اقدام نموده است . در ترجمه ترکی مواردی که از رساله احمد سپهسالار استفاده شده است تعیین گردیده ، منابع و مأخذ دیگر مناقب العارفين عبارتند از:

۱- ولد نامه .

۲- مقالات و معارف شمس الدین تبریزی .

۳- فیه مافیه .

۴- مثنوی .

۵- دیوان کبیر .

۶- مکتوبات مولانا .

۷- حواشی که مولانا شخصاً بر کتب مختلف نوشته است .

نسخه هایی که در چاپ کتاب مورد استفاده شده است . بسا وجود ارزش زیادی که مناقب العارفين از نظر نشر فارسی و مستند تاریخی در قرن هفتم دارد از طرف محققین و دانشمندان التفاتی بدان نشده بود تا در ۶۲ سال قبل در عکرا (هندوستان) نسخه ای از آن بنام (سوانیح عمری حضرت مولانا رومی مسمی به مناقب العارفين) بچاپ رسید . با اینکه

چاپ دارای اغلاط فاحشی بود بزودی نسخ آن تمام شد و بار دوم نسخه ای که فعلا در دسترس است بچاپ رسید که منابع آن بشرح زیر است :

- الف - نسخه هائیکه از طرف پروفیسور ه. زیتر معرفی و فهرست شده است .
- ب - نسخه کتابخانه سلیمانیه به شماره ۱۷۹۴ که نسخه اساسی و متن قرار گرفته است .
- ج - نسخه کتابخانه بورسای درگاه اشرف زاده شماره ۱۲۰۳ .
- د - نسخه موزه عصر عتیق قونییه به شماره ۲۱۵۸ که با نسخه اساسی مقابله شد .

ترجمه های مناقب العارفین : عده ای از معتقدین و ارادتمندان مولانا به ترجمه کامل یا قسمتهائی از مناقب دست زده اند که از نظر وجهاتی مورد استفاده محققین قرار می گیرد ولی چون دانشمندان فارسی زبان از آن بهره ای نخواهند برد ذکر آن در این مقال لازم نیست ولی يك ترجمه آن بوسیله استاد تحسین یازیجی صورت گرفته است، از نظر اطلاع هموطنان عزیز ضروری است . ترجمه دیگر کامل این کتاب بزبان فرانسه توسط Cl. Haurt انجام گرفته است که در سال ۱۹۲۲ - ۱۹۱۸ با تمام رسیده است ، ترجمه قسمتهائی از این کتاب نیز بانگلیسی وسیله J. W. Red Hause که در مقدمه جلد اول مثنوی ترجمه خود را بچاپ رسانده است .

این بود خلاصه مقدمه ای که استاد تحسین یازیجی بزبان ترکی در جلد اول کتاب مرقوم داشته اند . علاوه بر مقدمه ، تعلیقاتی مشتمل بر مباحث زیر در ۲۲۲ صفحه بر جلد دوم کتاب افزوده اند که مشتمل است بر :

- ۱- فرقه های موجود بین شکل تحریر اول و دوم کتاب مناقب العارفین .
- ۲- فهرست احادیث .
- ۳- فهرست کلمات بزرگان و امثال .
- ۴- فهرست ابیات فارسی .
- ۵- فهرست ابیات تازی .
- ۶- فهرست کلمات و تعبیرات مربوط به مصطلحات صوفیه و زندگانی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی .
- ۷- فهرست کلمات و تعبیرات ترکی و مغولی .
- ۸- فهرست کتابهائی که در متن و حواشی وارد شده است .
- ۹- فهرست اشخاص و امکنه و قبائل .

با آنچه گذشت معلوم میگردد که استاد حسین یازیجی زحمات فراوان کشیده اند و منتی عظیم بر عاشقان ادبیات فارسی و سالکان طریق عرفان دارند ولی با همه این احوال هنوز کار تمام نیست و باید اهل تحقیق و تتبع در موارد مختلف تحقیقات بیشتری بکنند و فهرست هائی که تحت هشت عنوان استاد جمع آوری کرده اند مورد مطالعه قرار دهند . مثلاً درباره شناساندن ریشه های لغات ، شخصیتها ، کتابهائی که در متن کتاب ذکر شده است که بعضی از آنها هنوز شناخته نشده است ، همچنین مکانها و قبائلی که از آنها بجهاتی اسم برده شده از نظر تاریخی و جغرافیائی تحقیقات کافی بعمل آید و این کاری است که باید استادان دانشگاههای ایران

و ترکیه که بحمدالله تعداد آنان زیاد است مشترکاً انجام دهند. چه بهتر میبود اگر استادان دانشگاههای ایران و ترکیه برای پایان نامه تحصیلات لیسانس و دکترای ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا عناوینی را از این کتاب عنوان رساله قرار میدادند و شاگردان را بتحقیق و تتبع وادار میکردند.

یکی از کارهای لازم دیگر تهیه لغت نامه‌ای است برای کتاب تا استفاده از کتاب برای کسانی که دسترسی به لغت نامه ندارند آسان گردد، و همچنین تغییر شکل لغات و مصطلحات عرفانی معنی و تفسیر میشد، و بعضی از تغییراتی که در حروف معمول بوده است مانند (ف) بجای (و) که در صفحه ۸ کتاب «قدمی فاپیش نهاده ام» نوشته شده است توضیح داده شود، یا کلمه چفسیده به معنی چسبیده که در صفحه ۱۹۱ در جمله (چه خوش خفته اند و برهمدیگر چفسیده) تحقیق شود که آیا لغت چفسیده اصل است یا تغییر شکل چسبیده است و بالعکس و یا غلبیر بجای غربال و غربیل که امروز استعمال میکنیم چه صورتی از این لغت است، و نیز دیده شد که استاد بدیع الزمان فروزانفر هرجا که از مناقب العارفین در شرح دیوان کبیر استفاده کرده است با متن کتاب حاضر فرق دارد. در چاپ حاضر در اغلب جملات موقعیکه می‌خواهد مطلبی را بدون احصا و باغراق بیان کند فعل را مثبت بکار می‌برد در حالی که استاد بدیع الزمان در شرح غزل ۲۳۲ ذکر میکند «در آنشب تمامت سلاطین و اساطین دین را دعوت کردم چندانی بزرگان جمع آمدند که در شرح نگنجد» ولی همین جمله را در مناقب العارفین چاپ حاضر در آخر عبارت (در شرح گنجد) آورده است و در تمام کتاب نظائر این جملات بهمین ترتیب مثبت آمده است.

در همین جا مطلع غزلی بروایت که کمال الدین کابی ملک القضاة روم معاصر عزالدین کیکاوس در صفحه ۱۸۹ تا ۱۸۲ چنین آمده است: مولانا مرا در پیش خود خواند و در کنار گرفت و برچشم و رویم بوسه‌ها داده غزلی سرآغاز فرموده:

مرا اگر تو ندانی پیرس از شبها پیرس از رخ زرد و ز خشکی لبها

و این غزلی است مطول و عظیم، ولی استاد بدیع الزمان مطلع غزل را چنین آورده است: چو عشق را تو ندانی پیرس از شبها.

در این باره تحقیقات زیاد می‌توان کرد چه بیشتر مطالب کتاب ذکر مجالس سماع و معارفه حضرت مولانا است و اغلب غزلیات در این گونه مجالس گفته شده است و میتوان گفت بهترین منبع دقیق در باره تحقیق سبب سرودن غزلهاست.

اصطلاحات و عبارات زیادی در کتاب هست که از نظر تطور و نشر و تغییر لغات قابل تحقیق است. مثلاً برای (همراه) لغت برابر را بکار برده است یا (گرفت) را بمعنی (ایراد) بکار برده است و امثالها که در قرن هفتم زیاد بکار برده میشده و در ترکیه شاید صورت خاص محلی بخود پیدا کرده است که بعضی از آنها در زبان ترکی امروز هم بکار برده میشود ولی در زبان فعلی فارسی متروک گردیده است.

علاوه بر آنچه گفته شد مطالب کتاب باندازه‌ای جالب و جاذب است که بگفته استاد تحسین یازیجی رمانی است مردم پسند و جای آن دارد که بعضی از حکایات عیناً در کتابهای

درسی مدارس متوسطه و با تنییراتی در کتابهای درسی ابتدائی بجای دروس خشك اخلاقی درج شود که من باب مثال داستان پیشی نگرفتن مولانا علی امیرالمؤمنین بر پیرمرد یهودی یکی از آنهاست (صفحه ۱۱۲) .

از نظر مذهبی و تحقیق در باره عقائد دینی مولانا نیز قابل بحث و تحقیق است در صفحه ۱۹۶ آمده است که آب وضو بردست مولانا ریخته اند در حالیکه در شریعت اسلام احتمالا و در مذهب شیعه قطعا ریختن آب وضو بردست وضو گیرنده جائز نیست .

از نظر تاریخی مطالب فراوان دارد مثلا در باره فتح بغداد بدست هلاکو خان و مداخله خواجه نصیرالدین طوسی (صفحه ۲۰۳) شرحی نوشته است که قابل اعتناست . همچنین در علت رفتن خود به روم شرحی بیان می کند که خالی از لطف نیست و این بیت را می سراید:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان تادر آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

اگر بخواهم استدراك خویش را بر این کتاب شریف بعرض خوانندگان محترم مجله بنما برسانم سخن بدر ازا میکشد بخصوص که کتاب را بعنوان تحقیق و تفحص نخواندم بلکه مطالعه نمودم ، همانطور که در صدر مقال گفته شد چون یقین دارم بعلت استقبال عمومی از این کتاب بطور قطع تجدید چاپ خواهد شد دریغ آمد که آنچه بخاطر گذشت نا گفته بماند.

شب مستی

بوسی اگر از لبست ربودیم چه شد ؟ و دست بر اندام تو سودیم چه شد ؟
خود را بکشی اگر ز مردم شنوی آن شب که من و تو هست بودیم چه شد !
(۹)

استاد امیری فیروزکوهی

ای مسلمانان!

این چه حال است الامان ای اهل ایمان الامان
و این چه روز است ای مسلمانان نه بل ای کافران
حال و روزی آنچنان از جان و دل گویند باز
هیچ کافر را مبادا حال و روزی آنچنان
حالتان حال فقیری مستمند و نامراد
روزتان روز اسیری دردمند و خسته جان
حالتان موقوف حال خصم ، در صلح و نزاع
روزها مصروف کار غیر ، در سود و زیان
روزها و هفته ها و ماهها و سالها
رفت و چوین حال و روزی رفت بر خرد و کلان
قصه هائی دورگشت از قصه پردازان پیش
حادثات قهر و سطوت واقعات عز و شان
آنهمه رفت بوقت پستی آمد در نظر
و آنهمه عزت بگاه ذلت آمد بر زبان
عهد جان بازی به امر حق ز هر برنا و پیر
کودکان را داستانی شد ز عهد باستان
نك ز انقاض در و دیوار می بایست جست
رفت آن طاق را کز وی خمیدی آسمان
هیچتان آید بخاطر آنهمه عز و فخار
آنهمه عز و فخار آید بخاطر هیچتان؟
هیچ یاد آرید از آن روزی که تا آید به یاد
یادتان آرام هر دل بود و ورد هر زبان
کاروان در کاروان کالای فخر از هر کنار
قیروان تا قیروان غوغای فتح از هر کران
پیشوای جمعه تان در جمع دنیا ذوالفقار
رهنمای کعبه تان از چرخ اعلی کهکشان
نعره تکبیرتان را باز تاب از طاق عرش
نغمه تهلیلتان را بازگوی از انس و جان
در مثار حربتان خورشید روشن در حجاب
وز منار سلمتان شبهای مظلم خور فشان

قاف تا قاف جهاتتان گامی از میدان عزم
 گام میداتتان به عزمی قاف تا قاف جهان
 علم را زاین سوی دجله جسته تا آنسوی چین
 حلم را زاین روی خاطر برده زان روی روان
 هر کجا فخری ز همت ، پایتان آنجا براه
 هر طرف ذخری ز حکمت، جمعتان آن سوروبان
 از بخارا تا یمن میدان علم و بحث علم
 از یمن تا کاشغر جولان فتح و بث آن
 دعوی هر ظالمی را در کمینگاهی ز ملک
 پاسخ از شمشیر و پیک از تیرو مکتوب از سنان
 ذمه دار مالتان ، خاقان و فغفور و تکین
 ریزه خوار خوانتان، محمود و مسعود و طغان
 خواجهگان طوستان فرماندهانی رایزن
 بندگان روستان فرمانبرانی رایگان
 بانگ آن مظلوم عموری به درگاه در طنین
 نای آن محکوم مهجوری به حضرت در فغان
 غول خون آشام را هم عدل و داد آموختید
 اینک این تاریخ و آنک دوده چنگیز خان
 طبع هر ناحق شد از آمیزش حق مستحیل
 شیر پاک از خون ناپاک است و لعل از سنگ کان
 ظلم را بنیان شما کندید ، آن کاخ این خراب
 عدل را میزان شما بودید ، آن حکم این بیان
 این یک از تیغ شما خسته روان تا وقت صلح
 آن یک از بیم شما بسته میان تا بامیان
 دین و ایمان شما را گبر و ترسا پاسدار
 علم و عرفان شما را ترک و هندو پاسبان
 پای کوب خیلستان را در همه اقطار ملک
 فرو بهروزی علامت نصر و فیروزی نشان
 از نبی رحمت (ص) آن دیدید کز تعلیم وی
 رحمة للعالمین بودید و خیرالمستعان
 هر صواب از فعلتان را پیر کافر بازگوی
 صد کتاب از فضلستان را خبر دانا ترجمان
 گوش تا گوش جهانرا هیچ جاگوشی نماند
 کز شما نشنید حکمی با اطاعت توأمان

دیزه نان شما بر خوان ترسا و مجوس
 بر سر خوان شما مهمان کافر میزبان
 تحفه احبابتان هر سو قطار اندر قطار
 شکر از اهواز و مشک از تبت و برد از یمان....

ای دریغ آن روزگار مجد و رحمت ای دریغ
 یاد از آن عز و مهابت داد از این ذل و هوان
 پیاد آن روزی که دین اقدام بود ، آئین جهاد
 اشهب روز آن فرمان ، ادهم شب زیر ران
 تا صلابت بود و همت بود و قدرت بود و زور
 کاردان بودید و دولتیار و شاد و کامران
 مال و جان در نشر امر حق و بٹ اعتدال
 این و آن در محو هر ناحق و دفع ناکسان
 تن شرف را درع و حق را جوشن و دین را سپر
 جان ز تن بیزار و مرگ اوبار و جنت آشیان
 چار دیوار غنا بر پایه فقر استوار
 هفت اندام بدن در سایه مرگ استوان
 از کتاب فرض تان فصل جهاد افکنده اند
 زان چنین افتاده اید افکنده سر ، بسته دهان
 طاعت ما جز صلاة خوف و صوم و صل نیست
 نامبردار از وصال فقر و هجر آب و نان
 گر زمین را در نوردی در نیایی بیش از این
 کان فتوح و فخر را فضل جهاد آمد ضمان
 رو بخوان از گفته حق آیت تفضیل را
 تا بدانی رمز تفضیل الهی را عیان
 داده خیل و رکاب است آنهمه و قر و ثبات
 زاده عزم و شتاب است آنهمه تاب و توان
 قائمه شمشیر قائم ، دارد ارکان قیام
 لازمه تأدیب ، سالم دارد احوال جوان
 صلح را پیروزی جنگ است حافظ بی فریب
 جنگ را بهروزی صلح است موجب بی گمان
 تا جهان باقی است هم باقی است ضعف و قوتش
 هان نه پنداری که بگریزد شغال از ماکیان
 جلوه اسماء حق کان جاودانی جلوه بی است
 هم نماندی گر نماندی قدرت حق جاودان

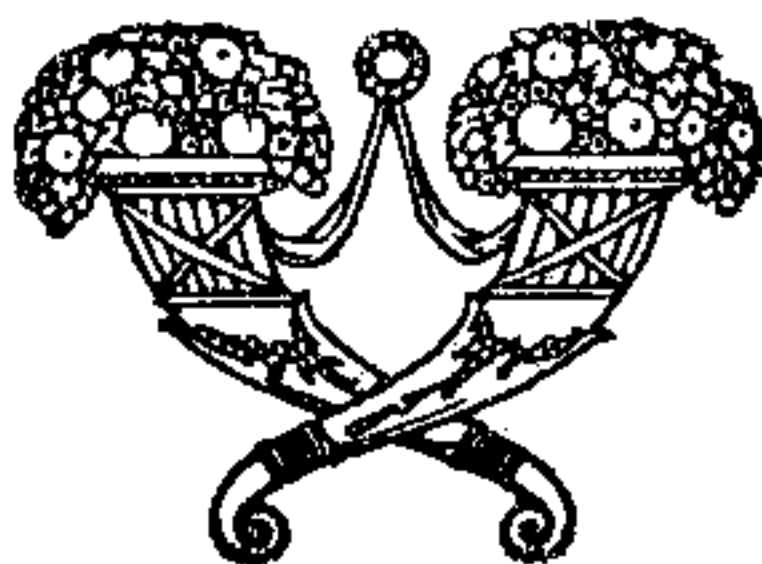
آزمان هفتاد ساله پیرتان هم درنوشت
 هفت اقلیم جهانرا از پس هفتاد خوان
 واینزمان از جا نمی‌جنبید به هفتاد آزمون
 آن به هفده سالگی چشم و چراغ دودمان
 ور بجنبید یا بجنبانندش از جا دیر دیر
 لاجرم جنبید ولی در جمع مال و بسط خوان
 یا بحکم غیر جنباند سری از بد دلی
 آری آری، سر بحکم غیر جنباند جبان
 در نفاذ عیش کافر، مهربانی چاره ساز
 در قبال رنج مسلم، کافری نامهربان
 بنده محکوم را فرمان‌گزاری سخت گیر
 خواجه مخدوم را فرمان‌پذیری بنده‌سان
 دسترنج پیر زن را، موش طبعی زیر بر
 پاس گنج خویشتن را، مارخویی گنج بان

سالها زینگونه‌تان بگذشت و هم خواهد گذشت
 مردمی چونین زبون را سالها در امتحان
 تا بخاک افتاده ذلید هر جا لاجرم
 طعمه گرگید و اكله مور و سخره هر دوان
 دوستیتان عام دشمن دشمنیتان خاص دوست
 یار را خصم عیان و خصم را یار نهان
 ضعف و عجز بنده خود فرمان اضمحلال اوست
 محتضر را بی گمان نه تیر بساید نه کمان
 ای عجب کز هر طرف آماج تیر دشمنید
 نیک‌بنگر آن یهودستان و این هندوستان
 از دو زن برخاست هر سو این‌فتن در کارخلق
 فتنه خیزد لاجرم هر جا که زن شد حکمران
 این یکی نفاثه‌یی صد عقده‌اش در آستین
 وان دگر هندو زنی صد جنیش بر آستان
 یا رب از مردان عالم عذر خجلت در پذیر
 کز دوزن شد مردمی پامال و مردی ناتوان
 این دغل تا چنگ خصمش نای بفشردی بچنگ
 صلح کلش آرزو بودی و سلمش آرمان
 از کتابی مرده ریکش دعوی اخلاق نیک
 وز خطایی خلق نیکش دعوت حق را لسان

ظلم را مردود آدم خوانده از روی خلوص
 عدل را سرمشق عالم داده از خون بنان
 لبك چون تیغی بدست آورد و دفع ظلم کرد
 گشت خود مظلوم را قتال و ظالم را عوان
 ریخت خون هر مسلمان ، برد مال هر فقیر
 عذروی زاین چنگ و دندان ، عذر هر گرگ از شبان
 آنکه جان از دست غول جان ستان با حيله برد
 چونکه قدرت یافت هم خود گشت غول جان ستان

شکوه از ظالم نشان ضعف و ضعف از بد دلی است
 هیچ قدرت را نبینی با شکایت اقتران
 هر ضعیفی را که پهلو گشت فربه تن قوی
 بانگ مستی زد چو گاو نر که اینك پهلوان
 صوفی آنکه ماند صافی کز سفه درویش ماند
 ورنه صفدر شد چو شد با قهر و سطوت قهرمان
 روبه گرگین اگر میبود روپین چنگ و پوست
 پوستین با چنگ و دندان بردی از شیرژیان
 هان زکس مشنوکه صلح افتاد چنگ و صلح را
 ضعف و قوت را تقابل تا ابد باقی است هان
 گر بکام غیر باشد عمر ، گو دیگر مباش
 ور بکام خصم ماند دوست ، گو هرگز ممان
 اعتلای دین حق جز در جهاد و جهد نیست
 کز تقاعد خلسه زاد از خلسه خوابی بس گران

شکر ایزد را که ما زین جنگ و ظلمت فارغیم
 در پناه نور یزدان مهر قوم آریسان
 داهی عالم پناهی کز دها و فطنتش
 از دواهی در پناهی از تباهی در امان



سلیمان، زادهٔ عشق

سلیمان حاصل عشق آتشین داود به بلشایع است؛ نهالی برآمده و بالیده از عشق؛ به همین سبب سلیمان در عشقبازی و کامجویی از پدرش که در این هنر شهرهٔ روزگار بود دلیرتر و چابک تر بود و اگر جز این بود عجب بود که گفته اند: درخت عشق را عشق آورد بار. علاوه بر این در کودکی هوشمندتر و زیرک تر از پدرش بود و شاید هر کسی که حاصل عشقی سوزان باشد به طبع بی باک تر و هشیارتر و چاره گرتر باشد؛ و این سخن را دلیل است. نوشته اند وقتی دو کس به داد خواهی نزد داود آمدند. یکی گفت من کشاورزم و خصم من چوپانی است. او گوسفندان خود رها کرد تا کشت من بخوردند و تباہ کردند. سلیمان گفت مکافاتش اینکه گوسفندان به تو دهد و زمین تو به عوض ستاند! آن دو ناخشنود از این گونه داوری و پشیمان از داد خواهی از پیش داود پیغمبر بیرون شدند چه نه کشاورز از شبانی آگاه بود و به آن کار مایل و توانا، و نه چوپان از کشتگری سر رشته داشت.

سلیمان، زادهٔ عشق که دوازده ساله بود، در راه به آنها رسید و از حالشان و آنچه رفته بود پرسید؛ و چون بر قضاوت پدرش آگاه شد آنان را نزد او بازگرداند و گفت: ای پادشاه، اگر فرمان می دادی که فایدهٔ گوسفندان فقط در این سال عاید کشاورز گردد و سود باقیماندهٔ کشت، هم در این سال از آن چوپان باشد، خوب تر نبود؟ داود انصاف داد که داوری پسر کوچکش از قضاوت او سازگارتر و استوارتر و سنجیده تر است و آنچنان کرد که او گفته بود.

باری، داود سلیمان را که از نه پسر دیگرش کوچک تر بود به جانشینی برگزید. نه خیال کنید به سبب خرد بیشتری که داشت بل به خاطر اینکه دیدن او خاطرات ایام جوانیش را به یادش می آورد؛ به یادش می آورد که چگونه به يك نگاه عاشق بیقرار بلشایع شده و چه فسونها بکار برده تا بر او دست یافته است!

پسران دیگرش روزی از این تبعیض زبان به شکوه گشودند، اما داود کسی نبود که از جواب گفتن و زبان بستن مدعی در بماند. زود نگرینی را که از جد اول هر چه آدم است بجا مانده، - حضرت آدم را می گویم، معتقد به نظریهٔ داروین نباشید که کفر محض است و به آتش جهنم می سوزید - و بر آن علائمی نقش بود از جیبش درآورد و به پسرانش نشان داد و گفت هر کدام خط این نگین را بخوانید جانشین من خواهید بود. همه درماندند و سلیمان هم. اما چاره یی را، چیزی گفت و داود که میانش همه به سوی او بود با شگفتی تمام تصدیق کرد و پسران زود باورش به رضا سروری سلیمان را پذیرفتند.

بهر حال، سلیمان مقامی برگزیده یافت، و عجب اینکه هر چه بر فراخی ملك و زیادی

مال و دولتش افزوده می گشت آرزوهایش فزون تر می شد . آنقدر عبادت و خدا خدا کرد که خدا ، همه آدمیان ، همه دیوان ، همه پرندگان ، همه کوهها و دریاها و باد را فرمانبردار او فرمود .

دولت و بخت خوش است که چنین باشد !

سلیمان آدم بدی نبود . فرمانفرمائی مطلق بر جن و انس و پری آب و باد و کوه نخوت و رعوتی در سرش پدید نیاورد و از جایش درنبرد . ساعتی از شکرگزاری خدا و عبادت غافل نمی ماند . هر وقت دلش می خواست به کوه فرمان می داد که از آنهمه سیم و زر که در سینه اوست خرمنی بیرون بریزد و کوه به آن عظمت مثل يك بیچه سر به راه فوراً دلش را می شکافت و تا نمی گفتند بس ، دامن دامن طلا و نقره بیرون می ریخت . دریا به فرمانش گونه گون مروارید به جنابش هدیه می آورد . دیوان و پریان هر قدر دلش می خواست کوشکهای خوش منظر و بدیع و بزرگ برایش می ساختند . کار سلیمان فقط صدور فرمان بود ، نه بودجه لازم داشت ، نه مهندس ، نه عمله و سر عمله . وزارت آبادانی و مسکنی هم در کار نبود . دیوان به فرمان او بیرون شهر میدانی ساختند که هر طرفش دوازده فرسنگ بود همه از زر سرخ و سیم خام . این میدان پهناور البته خالی و بی فایده نمی توانست بماند . همان دیوها دست بکار شدند و از زر و سیم و گونه گون گوهرها تختی ساختند که هر طرفش چهار فرسنگ طول داشت . شك نکید ؛ اغراق نیست ؛ وقتی دیوها مسئول عمل باشند و مصالح و وسائل فراهم ، البته انجام این کار بلکه بزرگتر آن میسر است . اگر شهرداری تهران هم بقدر طمعش پول داشته باشد ، البته کارهایی می کند که عقل از تصور آن حیران بماند !

بر کردیم به داستان سلیمان که هر چه نباشد وقتی به جاهای باریک و لطیفش می رسیم شیرین تر و خیال پرورتر می شود .

همانطور که آن میدان بزرگ خالی و بی فایده نمی توانست بود آن تخت عظیم را هم خداوندانی می بایست . سلیمان فرمود که دیوان يك کرسی بزرگ خاص او ، سی و پنج کرسی برای دانایان آدمیان ، سی و پنج کرسی برای دانایان دیوان و پریان بر آن نهند . این کار در مدتی کمتر از یک ساعت به پایان رسید . در مآخذ و منابع معتبر نیامده است که جنس و کوچکی و بزرگی کرسیهای آدمیان ، و کرسیهای دیوان و پریان یکسان بود یا متفاوت ، اما در اخبار و روایات موثق آمده که دانایان آدمیان در طرف راست سلیمان می نشستند و دانشوران دیوان و پریان در طرف چپ . افزون بر اینها در دوسوی راست و چپ چهارصد کرسی کوچک تر ساختند که دویست هزار در طرف راست کرسی سلیمان بود و نصف دیگر در جانب چپ . بر کرسیهای سمت راست آدمیان سپاهی ، و بر کرسیهای جانب چپ دیوان سپاهی می نشستند . سلیمان در چنین جایگاهی که وصف کردنش هم آسان نیست روزها به قضا می نشست و داد مردم می داد .

البته پرندگان هم در چنین روزها بیکار نمی ماندند و برای اینکه در فصل تابستان آفتاب بر سر سلیمان نتابد و زمستان برف و باران بر او نیارد ، پهلوی به پهلوی هم بالای سرش پر

می گشودند و تا آخر قضا در قضا بی حرکت می ماندند؛ و هر وقت سلیمان اراده می فرمود دیوان به يك قوت همه آن کرسی ها و تخت ها را از جا بر می گرفتند و تند و بی کج و راست کردن به محل دیگر می بردند .

سلیمان پادشاه و پیامبری خردمند و دادگر بود ؛ هر روز بساط معدلتش را در شهری می گسترد و بی آنکه در کار داوری فروماند یا خسته و دلزده شود به درستی و راستی داوری می کرد . زشت و زیبا ، پیر و جوان در نظرش یکسان بودند ؛ حکمش دقیق و قاطع بود ؛ استیاف و تمیز نداشت و دادخواه ناچار نبود برای بگریان انداختن پرونده شکایتش ماهها و سالها از این اطاق به آن اطاق برود و گردنش را کج کند .

آدمیان و دیوان و پریان سلیمان گرچه از نوع بیگانه بودند اما به هنگام کار بهم یگانه می شدند گفتی که همه عضویك حزب بودند ؛ هر کار به دست گروهی بود . دیوان عمارت می ساختند و پریان نقش و نگارش می کردند . به عبارت دیگر سفت کاری ساختمانها با دیوان بود و رنگ آمیزی و نگارگری با پریان ؛ و سلیمان نقاشی را بر پیروانش حرام نکرده بود .

يك روز در سر پسر داود هوس افتاد که همه مردم و تمام دیوان و پریان و جانوران وحشی و مرغان و ماهیان را به مهمانی بخواند . در آن روزگار برای چنان محتشمی این کار دشوار نبود . چه حداکثر عدد قوم بنی اسرائیل از چند صد هزار افزون نبود ؛ علاوه بر این همه خوردنیها فراوان و ارزان و سالم بود . اسرائیلی ها هم صرفه جو و قانع بودند و در مجلس مهمانی شکمبارگی نمی کردند .

دیوها برای پختن غذا هفتصد هزار دیگ سنگی ساختند که هر کدام هزار گز بلندی و هفتصد گز پهنا داشت . دیگها را کنار دریا قرار دادند و دور میدانی که رفتن از این سرتا به آن سرش هشت ماه مدت می گرفت سفره انداختند و گونه گون غذا چیدند . سلیمان ساعتی پیش از جمع شدن مردمان ، کنار دریا بر تختش نشست و هنوز همه مدعوان ننشسته بودند که ماهی سر از آب بیرون کرد و گفت : ای برترین و بزرگترین خلق این روزگار ، من از گرسنگی بی تاب شده ام و صبر ندارم تا همه خلق بر سفره نشینند . اجازه ده که زودتر از دیگران غذا خورم و برخیزم . سلیمان اجازتش داد . ماهی ، همه غذاهائی را که برای چندین صد هزار کس پخته بودند در دم خورد و گفت یا سلیمان سیر نشدم ، دو چندان دیگر بکار است . سلیمان از آن حال چنان در شگفت شد که بی هوش بر زمین افتاد . با گلاب و کاهگل به هوشش آوردند . کوششها کرد مگر از نو خوردنی فراهم آورد . دیوها و پریان تنوره زنان به هر طرف روان شدند اما دست خالی برگشتند و سلیمان شرمسار از این گونه میزبانی ، مهمانهایش را با شکم گرسنه به خانه برگرداند و در دلش به آن ماهی شکمو که آن بلا بر سرش آورده بود نفرین بسیار کرد !

خیال نکید این همه افسانه است و چنین ماهی بزرگی در جهان خلقت وجود نداشته . انکار شما نشان بی خبری شماست . مگر نخوانده اید که کره زمین بر روی شاخهای گاوی قرار دارد و این گاو بر پشت ماهی بزرگی ایستاده است . ماهی که آنهمه شرمساری برای سلیمان

به بار آورد همین ماهی بی پدر و مادر بود و سلیمان هر چه فکر کرد که ماهی در مدت غیبت خود گاوی را که زمین روی شاخهای اوست چگونه بی تکیه گاه به حال خودرها کرده عقلش به جائی نرسید!

همچنانکه سلیمان افسرده و پریشان خیال بر تختش نشسته بود و باد او را به قصرش می برد و سپاهیانش سوار بر اسب، زیر تختش به نیروی باد در حرکت بودند، به مورچه ای رسیدند، آن مورچه نیز امیری بود و دربار و خدمتگزاران و سپاهیان داشت و بدنیست بدانید که نام شریف «عرجا» بود یا «منذره» و شاید یکی از این دو نام خانواده گیش بود. عرجا وقتی حشمت سلیمان را دید ترسید و به لشکریانش فرمان داد که در نزدیکترین سوراخ پنهان شوند. سلیمان که از زبانهای خارجی فقط زبان مرغان را می دانست، معنی آن را نفهمید و باد - که از قدیم ترین زمان به خبربری و غمازی مشهور است - سلیمان را از آسیمه سری و گفتار امیر مورچگان آگاه کرد، و او که هنوز از گستاخی و بی آزر می ماهی و شکمبارگی او آزرده بود وقتی دریافت سطوتش امیر مورچگان را به وحشت افکنده فرحی یافت و به باد فرمان داد که تختش را همانجا بر زمین نهد. همراهانش نیز از اسب پائین آمدند و همه آماده به خدمت ایستادند. سلیمان رو به امیر مورچگان کرد و به ترجمانی باد گفت: مگر از ما چه آزار و ستم دیدی که گفتی مورچگان بگریزند و پنهان شوند.

عرجا گفت ای سلیمان، اگر تو پادشاهی من نیز پادشاهم و چنان نیرومند که اگر خدا بار دهد در يك دم دمار از پرزورترین دشمنانم برمی آورم. به این همه جن و پری و وحش و طیر که زیر امر تست مناز، و خیال مکن که اگر باد و کوه و دریا به فرمانت هستند بر همه سری. چون زیر این زمین زر بسیار است و گمان بر دم که به جستجوی زر آمده ای و می دانستم که هر کس دولت بیشتر دارد آزمند تر است و نخواستم که به زیر دستانم گزند رسد، آنان را به پنهان شدن در سوراخها فرمان دادم.

سلیمان پرسید پس چرا خود پنهان نگشتی؟ گفت شرط سروری و مهتری آن نیست که زیر دستان را در بلا افکند و خود بگریزد، اگر هنوز این ندانسته ای بدان.

سلیمان نه به او اعتنا کرد و نه به سپاهیان، و آهنگ عزیمت کرد. اما عرجا رهانش نکرد و خواهان شد که آنشب او و همه همراهانش میهمان او باشند. سلیمان به مسخره خندید و گفت: مرا و سپاه بی شمارم را به چه سیر می کنی؟ گفت بمان و ببین. چون پاسی گذشت در موقع، ران ملخی پیش آورد برابرش بر زمین نهاد و گفت، همین ترا و لشکریانت را کفاف می کند؛ و راست گفت که هر چه سلیمان و لشکریانش از آن جدami کردند و می خوردند کاسته نمی شد. این دومین شرمساری بود که در آن روز نصیب سلیمان مغرور شد. آشفته و خشمگین به قصرش برگشت. هیچکس یارای نفس کشیدن نداشت. باد و دریا هم آرام گرفته بودند، نه آن می وزید و نه آن می جوشید و می غرید و کف بردها می آورد.

چون روز بعد هوا اندك اندك گرم شد پرندوها زود تر و آماده تر از هر روز بالای سر سلیمان پر گسترده تا گرمی آفتاب رنجه و بی حالش نکنند.

سلیمان با اینکه شب خوشی گذرانده بود، روز همچنان در خشم بود. جنها و پریها

همه برجای خود صف بسته بودند و هیچیک آنها غایب نبود. اما عقابی که پرندگان سپرده به او بودند، پرگشوده، نگران و ترسان هر دم به سوئی می‌پایید چه هد هد نیامده بود و جایش خالی بود.

سلیمان بر غیبت او آگاه شد و بهانه یافت که خشمش را آشکارا کند و سوگند خورد که چون باز آید با چیزی که ضد اوست به زندانش کند و کس ندانست که این مجازات پردرد و طاقت سوز را که به او آموخته بود.

پس از مدتی هدهد ازدور نمایان شد. مرغی که با او مهربان تر و دمساز تر بود دزدانه به پیشوازش رفت و وی را از خشم و سوگند سلیمان آگاه کرد. هدهد گفت غم مخور که من سلیمان را می‌شناسم و به افسونی چنان رام و آرامش کنم و زبانش را بیندم که همه در عجب شوند. به خدمت آمد و سلام گفت، و چون سلیمان بر او پر خاش کرد، گفت ای پادشاه از جایی و از کسی خبر آورده‌ام که از او خوبتر و فریباتر و از کوی او خوشتر نباشد. آنگاه از زیبایی بر و پروردگی اندام بلقیس چندان به شیرینی و هوس انگیزی سخن گفت که خشم سلیمان به عشق بدل شد، و آنگاه که دانست بلقیس آفتاب پرست است بهانه یافت و مصمم شد که بهر تدبیر میخس را بر زمین کفر بکوبد و جمعی را خدا پرست کند. درنگ روا نبود و با مشورت وزیرش آصف برخیا که از جنیان بود و از همه دیوان فسون ساز تر، نامه ای به بلقیس نوشت و در آن او را به ترك آفتاب پرستی دعوت کرد.

بلقیس دختر شراحیل بود و مادرش فارعه از پریان، و پیداست که دختری که پری زائیده و پرورده باشد چه مایه طناز و زیبا و فریبا تواند بود؛ چشمان زیبا و شفافش حالتی داشت که به يك نگاه دل می‌ربود. پوست بدنش برنگ زیتون و از برگ گل نازک تر و لطیف تر بود. بلقیس از کسی که در زمان تازه جوانی او بر ملک سبا سلطنت می‌کرد اندیشه و پروا داشت. شنیده بود که ستمگری است فاسق و هر شب زیبا دختری را به هم خوابگی خویش می‌برد. پیش از آنکه قرعه فال به نامش زده شود و رسوائی برایش بار آورد، روزی خود را به زیباترین پیرایه‌ها آراست و به نیکوترین جمال، به اختیار، در خلوت او در آمد. اما نیم شب بجای اینکه بر برش ساید و مرادش دهد دشنه ای تا بدسته در سینه اش فرو کرد، و خیال خویش و خلق را از بد او راحت کرد. مردم به پادشاه این خدمت بزرگ پادشاهی سبا به وی سپردند.

پیش از آنکه هدهد هرزه گرد، خبر بلقیس را به سلیمان رساند، آن ملکه زیباروی از حال و هوس بازیهای سلیمان داستانها شنیده بود و برای اینکه بناگاه گرفتار دستان او نشود هفت اطاق استوار تو در تو، به صورت قلعه ای مستحکم ساخته بود و هفتمین آن را خوابگاه خود کرده بود. هر شب تنها داخل قلعه می‌شد، درها را یکی پس از دیگری از درون به دست خویش با قفلهای گران و پولادین می‌بست، و پس آنگاه در هفتمین اطاق می‌خوابید، و ششصد زن پاسبانش می‌کردند تا نظر هیچ نامحرمی حتی سلیمان پیغمبر خدا در عالم بی‌خودی بر او نیفتد.

همچنین شنیده بود که به دانش و حکمت سلیمان، در جهان کس نیست. از آنکه شبی حضرت باری تعالی پیامش فرستاده بود بزرگترین آرزو را از او بخواهد و او که شاهی و شکوه و شوکت داشت و همه شیوه ها می دانست از خدای بزرگ و دانا خواست به وی حکمت بیکران دهد افزون تر از آنچه به دیگران عطا فرموده است ؛ و چون آوازه و فور حکمت سلیمان به گوش بلقیس رسیده بود به دیدن روی و مصاحبتش سخت مایل شده بود .

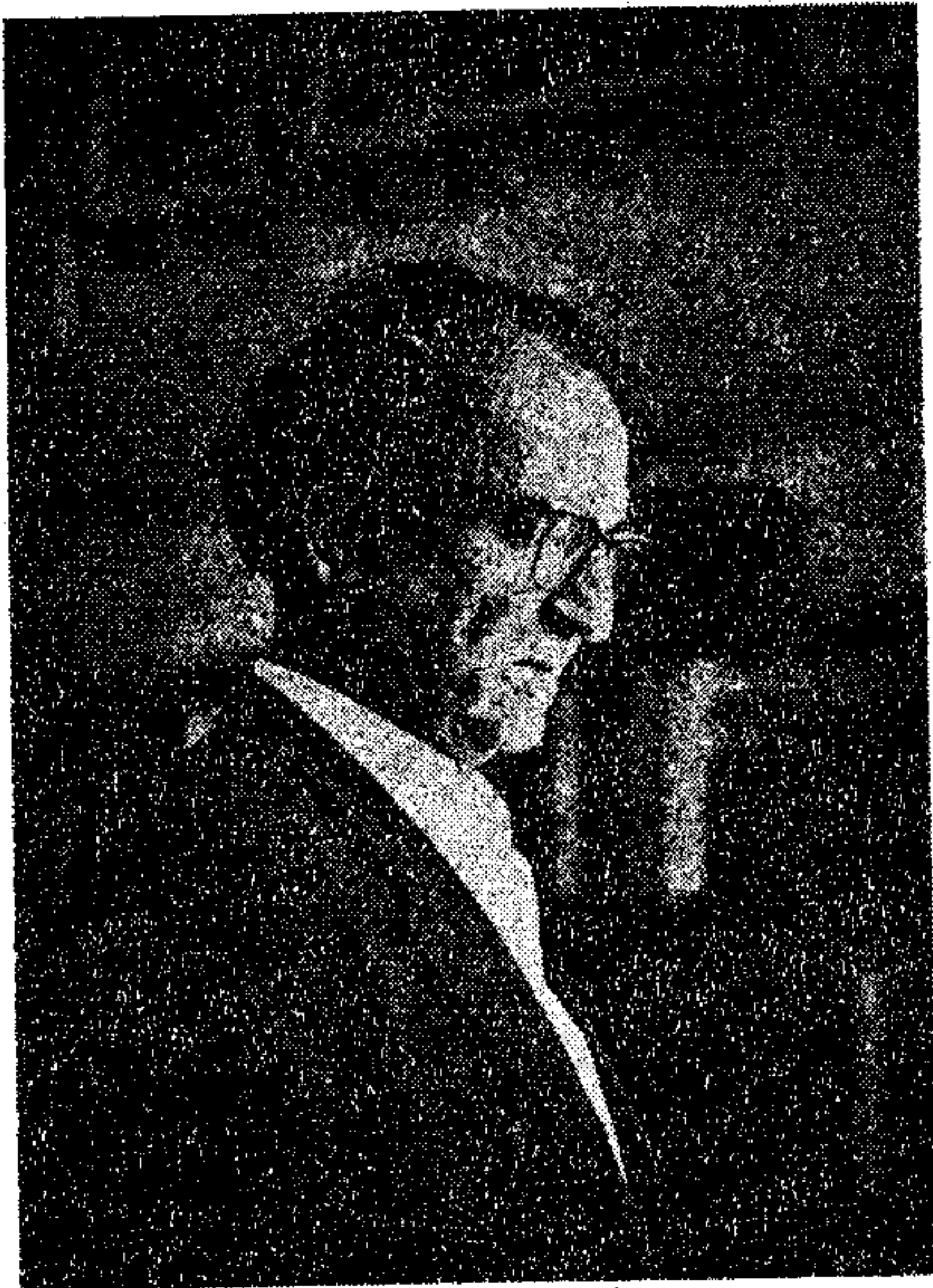
این نه قول من است، به تاریخها و کتابهای دیگر نوشته اند . اما آسان باور نمی توان کرد که دختری زیبا و فتنه انگیز که بسیار جوانان در آرزوی يك نگاهش دل و جان باخته بودند تنها شیفته حکمت و دانائی کسی شود که هم شاهی داشته و هم شکوه مندی ، و بالاتر ، و بر مقدارتر از همه این ها ، رسالت خدا .

مردم از قدیم ترین زمان ، و این روزگاران هم هزاران سخن سست و نادرست و دعوی باطل شنیده اند و ساده دلان و زودباوران راست پنداشته و دل بدانها خوش داشته اند ؛ این هم یکی از آنها ؛ و بر این چه عیب، که اگر طبع را خرمی نمی دهد و به معنویت رهنمون نمی گردد ، زیان هم ندارد . **نا تمام**

در خواست از مشترکین محترم

- ۱ - بدهی خود را به مجله بپردازید ، و موجب تعطیل مجله نشوید . آخر سال است و مجال مطالبه و مکاتبه نیست .
- ۲ - می توانید دوره مجله را بی این که آلوده و پاره شده باشد بازگردانید با پست سفارشی . (مال بد بیخ ریش صاحبش.)
- ۳ - در ارسال پاسخ نامه ضمیمه مجله تصریح و تسریع را بکار بندید . ممنونم .

تجلیل دانشگاه از استاد مینوی



در اواخر آذرماه ۱۳۵۰ دانشگاه طهران پیاس خدمات ۵۰ ساله ادبی و علمی استاد مجتبی مینوی مجلسی مرکب از استادان و دانشمندان تشکیل داد که از شکوه معنوی برخورداری تمام داشت. دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه و دکتر پرویز خانلری رئیس بنیاد فرهنگ ایران، و دکتر محمدی رئیس دانشکده الهیات، به نوبت در فضایل و خدمات استاد بزرگوار سخن راندند، و کتابی که بنام «نامه مینوی» تألیف شده بود از طرف رئیس دانشگاه به استاد مینوی اهدا شد، و مجلس بگفتار استاد مینوی در سپاس - گزاری پایان یافت. و شرح این همه در روزنامه ها انتشار یافته است بتفصیل.

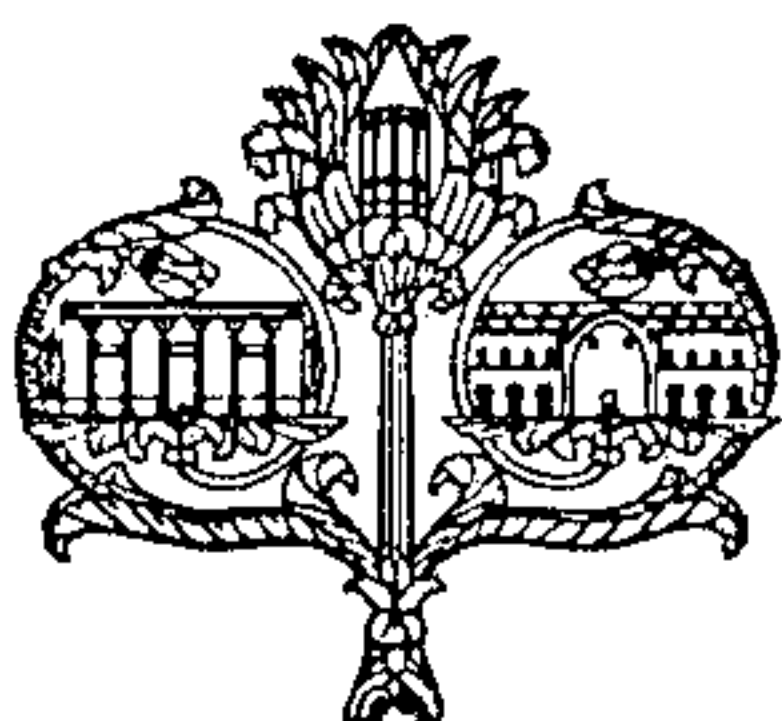
از رئیس دانشگاه باید امتنان داشت که باین گونه دقایق

که موجب گرایش دانشجویان به مراتب عالیّه تحصیلی می شود توجه و عنایت خاص می فرماید.

مقرر بود من بنده حبیب یغمائی در این جلسه خطابه ای ایراد کند که به مناسب بیماری شدید از این توفیق بازماند. خطابه ناخوانده با این چند بیت آغاز می شد:

در این محفل خوش است افسانه خوانی
اگر با دید و دانش یار گردی
درون سینه دل آید به فریاد
از آن یاران هم آهنگ مکتب
از آن علم و ادب آموختن ها
دریغ آن رنج ها، وان خستگی ها
دریغ آن با خرد آموزگاران
دریغ آن با وفا یاران دیرین
من امشب داستان ها باز گویم

که افسانه است، باری، زندگانی
از این افسانه ها بیدار گردی
گذشته روزگاران چون کنم یاد
از آن استاد محبوب مؤدب
ز هر ره، ساختن ها، سوختن ها
دریغ آن از جهان وارستگی ها
که پوسیده اند در خاک مزاران
دریغ آن روزگار تلخ و شیرین
اگر ساز است اگر ناساز گویم...



انجمن آثار ملی

آگهی و دعوت به مسابقه

بخواست پروردگار تعالی در انجام فرمان مبارك ذات خجسته اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریا مهر برای بزرگداشت گروهی از سرایندگان نامی زبان فارسی همچون: اسدی طوسی، قطران تبریزی، مجیرالدین بیلقانی، خاقانی شیروانی، ظهیر فاریابی، شاهپور بن محمد، اثیرالدین اخسیکتی، مانی شیرازی، شهر سبزواری، همام تبریزی و چند نفر دیگر از بزرگان فرهنگ و ادب ایران که از سده پنجم هجری بعد در شهر تاریخی تبریز در گذشته و بخاک سپرده شده اند و خوابگاه ابدیشان در پرده خاک پنهان مانده است، از چندی پیش با همکاری وزارتخانه های محترم فرهنگ و هنر و کشور و استانداری آذربایجان شرقی و شهرداری تبریز و سایر مقامات مربوط در نظر گرفته شده است ساختمان درخور منزلت تاریخی و معنوی سرزمین آذربایجان و بیاس حرمت سرایندگان بلند مرتبت نامبرده بنام یادبود **مقبرة الشعراء** در محل گورستان تاریخی سرخاب تبریز (پیرامون بقعه متبرک سید حمزه) ساخته شود که ضمناً یادآور نام مقبرة الشعراء مذکور در کتابهای تاریخ باشد. در انجام مقدمات این خدمت ملی و فرهنگی از سال ۱۳۴۹ با شرکت و همکاری دانشمندان و شخصیت های آذربایجان در تهران و تبریز مبادرت به تشکیل هیئت امناء شده است، و اینک بدینوسیله از مهندسین ارجمند کشور دعوت مینماید با در نظر گرفتن هدف سابق الذکر و توجه بنکات زیر:

- ۱ - حجم بنای اصلی بیش از یک هزار و پانصد متر مکعب نباشد.

- ۲ - الهام از اصول و شیوه معماری اصیل ایرانی در طرح ساختمان.

- ۳ - پیش بینی محل ساختمانهای جداگانه برای احداث کتابخانه و دفتر و دیگر بناهای مورد نیاز چنین جایگاه ملی در آینده.

- ۴ - در نظر گرفتن این امر که بقعه متبرک سید حمزه و آرامگاه های چند نفر از شخصیت هایی که در راه استقلال و آزادی ایران جان باخته اند همچون: شادروان ثقة الاسلام شهید و شادروان امان الله میرزا ضیاء الدوله، در گوشه و کنار همین گورستان قرار دارد.

- ۵ - به موازات ساختمان بنای یادبود مقبرة الشعراء که از طرف انجمن آثار ملی احداث

میگردد (یا پس از پایان آن) محوطه گورستان تاریخی سرخاب هم بوسیله شهرداری تبریز با کمک مقامات مربوط بصورت بستانسرائی شایسته درخواهد آمد .

نقشه ای مناسب برای چنین منظور تهیه و تا ظهر روز چهارشنبه بیست و پنجم اسفند ماه سال کورش بزرگ ۱۳۵۰ خورشیدی بدفتر انجمن آثار ملی در طهران (خیابان آرامنه - سر پل امیر بهادر ، شماره ۱۰۰) یا بدفتر استانداری آذربایجان شرقی در تبریز در مقابل گرفتن رسید تسلیم فرمایند .

نقشه های و اصل در شورائی مرکب از نمایندگان وزارت خانه های فرهنگ و هنر ، کشور ، آبادانی و مسکن ، دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران ، دانشکده معماری دانشگاه ملی ، شورای عالی شهر سازی ، انجمن ارشیتکتهای ایران با شرکت مهندسین وابسته به انجمن آثار ملی مورد بررسی قرار میگیرد و نسبت به سه طرح برنده اول پاداشهایی بشرح زیر منظور میگردد :

طرح نخستین	۱۵۰۰۰۰ ریال
« دوم	۱۰۰۰۰۰ «
« سوم	۵۰۰۰۰ «

برنده طرح نخستین در صورت توافق بعنوان مهندس ناظر اجرای طرح برگزیده میشود و مبلغ یکصد و پنجاه هزار ریال پاداش پرداختی با تراضی طرفین بتدریج از حق النظاره کسر میگردد .

نقشه محوطه گورستان تاریخی سرخاب که بصورت بستانسرا در می آید و بوسیله شهرداری تبریز تهیه شده و به تصویب مقامات ذیصلاحیت رسیده است برای ملاحظه علاقه مندان در دفتر استانداری آذربایجان شرقی و محل انجمن آثار ملی (تهران) موجود است .

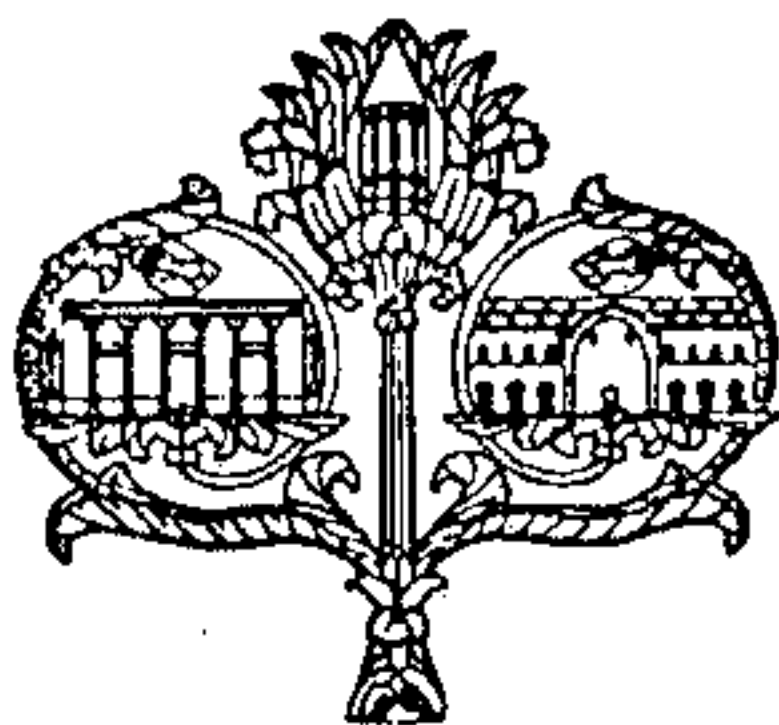
چشم براه و امیدوار به یاری و همگامی شیفتگان اینگونه خدمات ملی و انجام هرچه بهتر چنین منظور اساسی فرهنگی است که بالطاف خداوند و عنایات شاهنشاه دانش پژوه و خرد دوست ایران از سال آینده جامه عمل بپوشد .

باشد که همانند آنچه در دوران فرخنده کنونی بر تربت بزرگوارانی همچون حکیم ابوالقاسم فردوسی و ابن سینا و عمر خیام و بابا طاهر عریان و شیخ فریدالدین عطار و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و خواجه حافظ و صائب و نادر شاه افشار و کمال الملک انجام شده است ، اثر دیگری که گویای بزرگداشت و مفاخر پیشین سرزمین عزیز ایران باشد بدین ترتیب بنیاد شود و برجای ماند .

رئیس هیأت مدیره
سپهبد آق اولی

رئیس هیأت مؤسسين
علی اصغر حکمت

برای کتابخوانان و کتابجویان :



سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

نگاهی به شاهنامه
تناور درخت خراسان
نگارش
پروفسور فضل الله رضا

در روزگاران گذشته که کتاب کم و گران بها بود و جز دولتیاران کسی نمیتوانست از همزبانی این دوست و مصاحب موافق بهره‌مند گردد آنان که خواندن و اندیشیدن می‌توانستند و با کتاب آشنا و دمساز بودند بر این اعتقاد بودند که : « هیچ کتابی نیست که به یک بار خواندن نیرزد. » در آن زمانها بی‌گمان این قول قابل باور بود؛ زیرا جز دانایان و مستعدان به تألیف و تصنیف نمی‌پرداختند و نااهلان را جرأت این کار نبود. لاجرم هرچه نوشته می‌شد مایه‌ور بود. اما در این روزگار اگر دوستداران کتاب بتوانند ساعتی خود را از ناراحتیها و گرفتاریهای دامنگیر و روزافزون زندگی رها کنند و بخواهند به کتاب پناه ببرند انتخاب آن برای آنان مشکل کاری است. ازیک سو بعضی کتابها از نظر مطلب و مفهوم چندان خوار مایه و زیان خیز است که در پایان مطالعه جز حسرت و افسوس نصیب انسان نمی‌شود، و ازسوی دیگر از نظر عبارت پردازی چندان پر عیب و سست و پریشان است که دریافتن مطلب را سخت دشوار می‌دارد؛ و شکفت نیست که بر اثر فزونی یافتن این گونه کتابها مردم از خواندن کتاب رمیده و بیزار شوند و عطایش را به لقایش ببخشند.

اما گاه گاه در میان این آشفتگیها که در کار تألیف و نشر کتاب رواج دارد اثر بسیار ارزنده و به کمال ساخته و پرداخته‌ای تجلی می‌کند که براستی دلنشین و پرسود و جانافروز

است. در تلو چنین آثار ارجمند افکار و اندیشه‌ها و مفاهیم بلند در قالب کلمات و عبارات لطیف و زیبا چنان استادانه تجسم یافته که نه تنها دل از مکرر خواندن آنها ملال نمی‌پذیرد بلکه قند مکرری است که مذاق جان را شیرین می‌سازد؛ و از این گونه آثار است کتاب «نگاهی به شاهنامه تناور درخت خراسان» که پرفسور فضل‌الله رضا رئیس سابق دانشگاه تهران تألیف فرموده است. «رضا» از دانشوران و محققان کم‌مانندی است که نظرات و آثار علمی وی در محافل دانشگاهی سراسر جهان اعتبار تمام دارد. ظاهراً از چنین محققانی همال توقع نمی‌توان داشت که در تاریخ و ادب و شعر و شاعری چون استادان این فنون آگاه و توانا باشد اما عجب است که این دانشمند بلند اندیشه و عالی‌مقام چندانکه در انواع رشته‌های علمی تجربه و تسلط دارد در خلق آثار ادبی و تاریخی چیره دست و قوی طبع است و تألیف کتاب «نگاهی به شاهنامه» بر این گفته گواهی صادق.

در این کتاب ارجمند چه از زبان حکیم نامورطوس و چه از زبان نویسندگان، نکته‌ها و گفتارهای پخته و سنجیده که همه جان پرور است در قالب عباراتی بس بدیع و لطیف، که پرداختن از این بهتر در قوت هیچ نویسنده نیست، گردآمده است، و چه بهتر که برای نمودن این گنج گهر جمله‌هایی به عنوان نمونه از متن آورده شود تا هنر صاحب اثر در آن نمایان در نویسندگی گردد:

«هر چند چرخ روئین تن روزگار، نی وجود مرا بیست و شش سال از نیستان پارس برید و به دیار دور افکند، هیچگاه تابدا ده کمند دل بستگی من به ایران و به فرهنگ زیبای آن گسستگی نپذیرفت. هر زمان که باد پای اندیشه به تماشای گلزار بیکران فرهنگ ایران می‌خرامید و حالتی دست می‌داد، فرصتی می‌جستم تا بخشی از زیباییهای آن نیستان پر گل و پر نغمه را از راه نگارش و گفتار، به دیگر دوستان ایران فرهنگ پارسی بنمایم. از کلاک بی‌تاب و زبان ناشکیبا و جیب پیراهنم پیدا است که در بازار معرفت جهان کمتر متاعی گرانقدرتر از گوهر ادب و فرهنگ پارسی شناخته‌ام.»

«... شناسائی همگانی زیباییهای هنری و آثار فرهنگ ملی مانند شاهنامه نه تنها زبان زنگ زده ما را برا و فرهنگ ما را نیرومندتر می‌کند، بلکه رشته‌های مهر و یگانگی را نیز در میان پارسی زبانان استوارتر خواهد کرد. ترجمانی دلپذیر خدای نامه و بخشی از تاریخ منشور باستان ما رسالت بزرگی بود که به همت شاهانه دهقان پاک‌نژاد و دلیر خراسان انجام پذیرفت. اما برترین هنر سخنوری فردوسی در جهان ادب بیشتر در ارتفاع قله‌های سربه گردون افراشته سخنان خردمندانه و توصیف‌های شاعرانه و گفت و شنودهای روانکاوانه خود اوست که داستانهای کهن را زیبایی دیگر بخشیده است.» صفحه ۷

«... فردوسی هزار سالی است که در جهان زندگی می‌کند. سال زیست مولوی هم روزی از هزار خواهد گذشت. هیچکس از میان ما جویای این نیست که بداند فلان سوداگر دیروز و فلان وزیر پریروز زنده است یا مرده، بسیاری از اینها در عین حیات مرده‌اند.»

مرگ نهائی ایشان هم در روزنامه‌های جاری با پرداخت چند پشیز درج می‌شود و حیاتشان خاتمه می‌یابد. زندگانی جاوید آن دیگران در جریده عالم ثبت است و صاحب‌دلان ایام در گوشه چمنها و خلوت کلبه‌ها با اشتیاق، و فروتنی فضای خاطرشان را آراسته می‌کنند تا پادشاهان اندیشه جاوید فرهنگ بشر به لباس علم و هنر و شعر و فلسفه و صنعت در آنجا فرود آیند. . . . صفحه ۴۱

«دقت کرده اید که مردان و زنان در قشر بالای همه ملت‌ها بخصوص در میان گروه‌های عقب مانده و در خواب فرو رفته تا چه حد پای بند زر و زیور و (مد) و خرید وسایل زندگانی تشریفاتی و بازیچه‌های گوناگون و تقلید روش‌های سطحی دیگر کشورها هستند. شاید آرزوی بعضی این باشد که خود یا فرزندانشان روزی با رفاه این طبقه تن آسان و گران جان که روانشان بوی آزادگی و آزادی نشنیده است هم آغوش شوند. شعر فردوسی با آن طبقه کاری ندارد، اما اگر این گونه زیست مورد پسند شما نیست و می‌خواهید فرزندان خود ساخته باریابند و همچون سرو آزاد روی پای خود بایستند و از نقش پرستان پیروی نکنند پندهای فردوسی را بدیشان پیام‌آموزید. . . . صفحه ۵۳

«... به گمان من بزرگ مردی که چنین سخنان بلند از فرهنگ و هنر می‌گوید و دینار و گوهر را در برابر آن خوار می‌شمارد نمی‌تواند چنان کسی باشد که این شاهکار جاودانی را به امید بچنگ آوردن چند هزار دینار سروده باشد. این افسانه‌ها که در باره فردوسی و محمود و بخشیدن سیم به حمامی مشهور شده داستان کم ارزشی است. . . . برای من دشوار است بپذیرم کسی که چنان بلند فکر می‌کند اساساً به دریای گوهر نظری داشته باشد. . . .»

«... همچنانکه اندازه ثروت و مکنت مردم از روی خانه و زندگانی و حساب بانك ایشان آشکار می‌شود تعیین میزان دانش اشخاص هم آئین و روش و علائم دارد. یکی از نشانه‌های کم‌دانشان تعصب بی‌پایان ایشانست به آنچه می‌دانند و آنچه آموخته‌اند و آنچه به آن انس و الفت گرفته‌اند. . . . آنکه دریا ندیده برکه خود را دریائی می‌پندارد و آنکه به دریا متصل است اصلاً خود را هم در میان نمی‌بیند. کسی که به دانش خود دل‌بستگی غرورآمیز دارد به همان میزان از خود دور شده و به دلدادۀ خود عشق و تعصب ورزیده، و این خود از نشانه‌های جاهلان و کم‌خردان است. . . . صفحه ۷۶

ترا با جهان آفرین بود جنگ
که از چه سپید و سیاه است رنگ

«این شعر يك شعر پیش پا افتاده نیست، مفهوم عمیقی است در آزادی و مساوات که به زبان نیرومند شاعر ما جاری شده است. اگر زبان دل‌نشین فارسی ما امروز مانند یکی از زبانهای پر تلؤل و غرب جهان آرای و جهانگیر بود، و اگر کشور ما در میان گردنکشان برافراشته سری میداشت چه بجا بود دستوری می‌خواستیم که این شعر فردوسی را در سراسر عمارت سازمان ملل و دبیرخانه یونسکو نقش کنند. چنین سخنان شاهانه است که فردوسی طوسی را بر فراز تالار سخنوران بزرگ جهان جای می‌دهد و سرها را در برابر سرو بالای

فرهنگ ایران فرود می آورد؛ و گر نه غرور تعصب نژادی ایران و توران و گاهنامه کینه توزی
گودرز و پیران و وصف اسبان و پیلان سلطان در بازار معرفت چه ارزشی می تواند داشته
باشد ؟ ، صفحه ۱۶۱

باری ، کتاب نگاهی به شاهنامه تناور درخت خراسان ۳۵۲ صفحه دارد و زیر این
عنوانها گفته هایی بس شیرین و نغز به شرح آمده است:
آغاز و پوزش ، آفریدگار و آفرینش ، خرد ، شب تیره و بامداد روشن ، سخنان
بلند پایه ، گله ازدولت ، سعدی و فردوسی و اقبال ، نقد ادبی ، نیستان هست نمای ، پرهیز
از بدی و کینه توزی ، فرق انسان و حیوان ، تقدیر و تدبیر ، دوام و کوشش ، هنریا گهر ،
کاهلی و بردگی ، تو و روزگار ، خواب و بیداری زندگانی ، هنر و حرمان ، تجربه بجای
گواهی کاردانی ، از نشانه های کم دانشان و دانشوران ، کشتزار جهان ، مرد واقع بین ،
پادشاهی کیومرث ، داستان ماردوش و کاوه ، فردوسی شاعر بزمی ، داستان رودابه و زال ،
نامه سام به منوچهر ، زادن رستم ، پایان کودکی رستم ، انسان دوستی فردوسی ، گفتگوی
رستم و سهراب ، اسفندیار ، گفت و شنود رستم و اسفندیار ، فردوسی استاد تراژدی ، آرزو
نیاز ، تعز من تشاء و تذلل من تشاء ، پیری و نیستی ، نامه رستم فرخ زاد ، گورستان ، نام
نیک ، مقایسه قله ها ، چکامه ای زربفت از سخنوری کرباس پوش ، گفتار در ترجمه پذیری ،
فردوسی و حافظ ، سخندان جاوید .
چنانکه یاد شد کتاب و نگاهی به شاهنامه تناور درخت خراسان ، از نظر معنی و شیوه
نگارش در نهایت کمال و آراستگی است و سزاوار است که دانش آموزان و دانش جویان و
دیگر دوستداران کتاب چند بار آن را بخوانند .

یغما

مجله ماهانه ادبی ، هنری ، تاریخی

مدیر مؤسس ، حبیب یغمائی

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

سردبیر : بانو دکتر نصرت تجربه کار

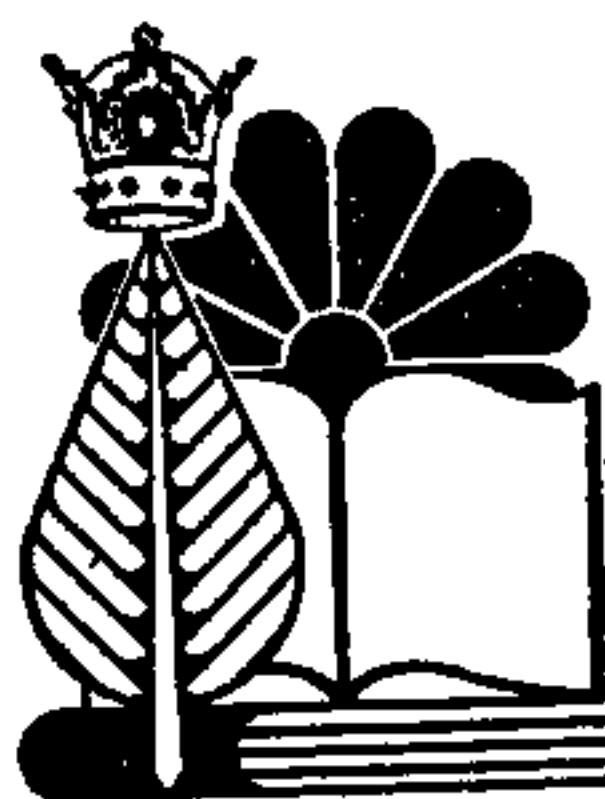
(زیر نظر هیئت نویسندگان)

دفتر اداره : شاه آباد - خیابان ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه در ایران : سی تومان - تك شماره سه تومان

در خارج : سه لیره انگلیسی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

انس التائبین

و

صراط الله المبین

جلد اول

تصنیف : شیخ الاسلام احمد جام نامقی معروف به « ژنده پیل »

در اوایل قرن ششم هجری

با مقابله پنج نسخه و تصحیح و تحشیه و مقدمه

دکتر علی فاضل

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره (۱۱۱)

این دومین کتابی است که برای نخستین بار از آثار ارزشمند شیخ الاسلام احمد جام نامقی معروف به «ژنده پیل» به همت بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است.

اولین اثر ارزنده‌ای که از این عارف بینادل به توسط همین مؤسسه در سال ۱۳۴۷ به طبع رسید، کتاب، «مفتاح النجات» بود، و اینک با تصنیف گرانبهای دیگری از «ژنده پیل» رو به رو می‌شویم موسوم به : «انس التائبین و صراط الله المبین».

مجلد اول این کتاب بر روی هم در ۴۸۳ صفحه پس از مطابقه و مقابله پنج دست نویس قابل اعتماد با امانت و دقت تمام تصحیح شده و مشتمل است بر: نود و یک صفحه مقدمه مصحح، دویست و نود و هشت صفحه از متن با حواشی مربوط بدان، و نود و چهار صفحه توضیحات و فهرس. از نسخه‌هایی که در مقابله این متن مورد مراجعه و استفاده بوده‌اند نسخه‌های

مضبوط در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال در کلکته (هندوستان)، نسخه متعلق به کتابخانه دانشگاه تاشکند (شوروی)، و نسخه متعلق به یکی از اعقاب شیخ جام ساکن هرات (افغانستان) از خارج از کشور فراهم آمده اند.

در مقدمه مبسوط مصحح این نکته ها آمده است: شناس نامه نویسنده کتاب، ذکر آثارش از منظوم و منثور، شهرت کامل این کتاب، تاریخ تصنیف، غرض اصلی از تصنیف کتاب، شیوه تصحیح این متن، معرفی نسخه های پنج گانه کتاب بابت دست دادن خصوصیات هر يك، فوایدی که بر چاپ این متن مترتب است، و در پایان سبک انشاء و اسلوب نگارش کتاب همراه با ارائه شواهدی متعدد در هر باب. چند عکس از مزار شیخ جام و بناهای تاریخی اطراف آن در این مقدمه دیده میشود.

پس از فهرست آیات قرآن کریم مذکور در این متن، فهرستی الفبایی از اخبار و احادیث، و گفتار مشایخ، و امثال تازی کتاب با ذکر همگی وسایط و اسناد آنها و معرفی منابع و مآخذ مورد مراجعه در این قسمت، به کتاب الحاق شده است. مطالعه این بخش برای کسانی که دست اندر کار تحقیق و تجسس در باب اخبار و روایات منقول در متون صوفیانه اند به خصوص سود بخش است.

همچنین فهرستی از اعلام امکنه و اشخاص، و مجموعه ای از قسمتی از لغات و ترکیبات نادر متن، و در پایان فهرستی الفبایی از مآخذ و مستندات به کتاب ضمیمه شده است.

«انس التائبین» همانگونه که در مقدمه مشروح مصحح بدان اشاره شده یکی از متون پرازش و کهن زبان فارسی است با اسلوبی بسیار ساده و روان، و لحن خطابی دل انگیز و صوفیانه، که در آغاز سده ششم هجرت به وسیله عارف روشن ضمیر احمد جام تصنیف شده است. انگیزه اصلی نویسنده در نگارش این کتاب همانا اجابت درخواست گروهی بسیار از شاگردان، تازه بر نایان، نو تائبان کهنه کار که دامن از نابسامانی در برده و راه پرهیز و سلامت گزیده اند، و مریدان معتقد نویسنده، و هم ساکنان شهرهای دور دست و یا دیه های اطراف محل اقامت شیخ است در موضوعاتی معضل و قابل تشکیک و مورد ابتلاء و حاجت ایشان.

در این سلسله مباحث که بخشی از آنها بصورت جواب به سؤالاتی مقدر جلوه می کنند مقداری قابل اعتناء از سر فصلهای مربوط به تصوف پیش کشیده شده و باروشن بینی و صراحت خاص و کم سابقه (اگر در مواردی بی سابقه نباشد)، در قالب عباراتی شیرین و دل نشین تحت بررسی و ارزشیابی قرار گرفته اند. انتخاب این شیوه است که مهارت نویسنده را در طرح مباحث صوفیانه به گونه ای که مردم کوی و برزن به سهولت دریا بند و هم خواص از آن بهره ها گیرند نیک نشان می دهد. مصنف پس از آنکه منظور خویش را از نوشتن این کتاب برای خواننده بازمی گوید می نویسد: «اما بدان که این کتاب را آغاز کردیم نه برای جنگ و تعصب را کردیم، و نه برای بدگفت مسلمانان را؛ و نیز نه برای آن تا در میان مردمان ما را ثنا گویند و بستانند، از بهر این همه هیچ چیز نیست... و از آن این همه عذر در پیش باز می خواهیم که کسانی هستند که در راه بدعت افتاده اند، و نمی دانند که در راه بدعت می روند - مقصود ایشان نه بدعت است - این عذر از بهر ایشان می خواهیم تا بو که درنگرند، و در اندیشند، و باز گردند، و یا بقول ما باز نگردند

باری داوری نکنند که ایشان را زیان دارد ... ،

ژنده پیل از خواننده کتاب خویش چنین چشم می‌دارد که از سر تقلید در نوشته‌های وی ننگرد ، و اگر کسی را از سخنان وی چیزی در وقت معلوم نگردد ، بر آن داوری نکند ، بلکه در آن در اندیشد تا زیان کار نگردد ، و هر جا که اشکالی افتد هم آن جا حجت آن بنگرند تا باز یابند ... ،

نویسنده کتاب یعنی احمد جام نامقی با کنیه : « ابونصر » و لقبهای : شیخ الاسلام ، « پیرجام » ، « قطب‌الاولاد » و شهرت : « ژنده پیل » یا « حضرت زنده فیل » (ولادت ماه محرم سال ۴۴۰ هـ . ق . در قریه نامق از قراء ترشیز خراسان ، و وفات دهم ماه محرم سال ۵۳۶ هـ . ق . در نزدیکی معدآباد متصل به جام) به راستی یکی از عارفان راستین و از صاحبان مسند ارجمند ارشاد در قرن ششم هجری است . گزارش تفصیلی احوال و آثارش در مقدمه‌های مبسوط مصحح بر کتابهای : « مفتاح‌النجات » ، و « انس‌التائبین » آمده است .

در بین سلسله‌ها و دودمانهای معروف ایرانی شاید خاندانی به پایداری شهرت صوری و معنوی ، و دوام نفوذ روحانی خاندان بزرگ شیخ جام نباشد . امروز هم پس از گذشت قریب ۹ قرن بقایای این خانواده نژاده و بزرگ ایرانی در شهرهای ایران و بعضی از کشورهای اطراف با اعتبار و ارج بسیار زندگی می‌کنند ، و شهرت فرخنده « جامی » را همچنان برای خود محفوظ داشته‌اند .

« به حقیقت باید گفت آراء و نظرات ویژه شیخ جام در مباحث و مسائل عرفانی ، و اسلوب جدید و مخصوص گزارش اواز راه و روش بلاسپر طریقت ، جلوه‌های نوورنگارنگ اندیشه‌های آسمانی این عارف ژرف‌اندیش ، سبك انشای بسیار روان ، شیوه خاص و هنرمندانه وی در استخدام واژه‌ها و اصطلاحات به مقتضای حال و موقع خویش ، مهارت حیرت‌انگیز وی در گزینش لغات سره و ترکیبات شیرین زبان فارسی ، تقریر مطالب پرارزش و سودمند اجتماعی و اخلاقی با روشی بسیار نزدیک به افق درك و فهم عامه ، بیان مباحث صوفیانه با شیوه ای سخت گیرا و دل‌نشین و کم‌سابقه ، توسل به ضرب امثال متداول در زبان اهل کوچه و بازار ، نقل حکایات واقعی و عبرت‌انگیز و ماجراهای شیرین و زنده و مستند از معاصران خویش از هر دست و طبقه ، استشهاد به تمثیلات و تشبیهات بی‌نهایت ساده و دل‌چسب در زمینه امور محسوس و رائج در زندگی عادی مردمان ، و نظایر این نکته‌ها که بسیارند گیرائی و نشأة و جذبه خاصی به کلام این نویسنده بخشیده است که در آثار متشابه نیست و اگر هست بسیار کم است ... از مقدمه مصحح بر انس‌التائبین » . **فاتمام**

وفات حبیب کیوان یغمائی

حبیب یغمائی فرزند محمد حسن کیوان فرزند احمد صفائی فرزند ابوالحسن یغما شاعر معروف قرن سیزدهم، در اوایل دی ماه ۱۳۵۰ در قزوین وفات یافت و در همانجا بخاک سپرده شد. رحمة الله علیه.

حبیب یغمائی با این بنده حبیب یغمائی، هم نام بود، و هم سال، و هم مکتب، و هم طراز. . . مادر و پدرمان از هردوسوی بستگی ها داشتند. . . پدرش دائی مادر من بود. مادرش «ماه بانو»، زنی خانه دار و مهربان و ساده پوش بود، و پدرش کیوان از شاعران بسیار قوی و لطیف طبع؛ که نمونه اشعارش را در صفحه ۲۳۱ شماره تیرماه سال جاری ملاحظه می توانید فرمود.

حبیب یغمائی در حدود دوازده سیزده سالگی جوانکی بود چابک و با ذوق و با نشاط و هنرمند، باین معنی که خوب آوازمی خواند و خوب نقاشی می کرد، و بر اقران برتری داشت. تصور می کنم در حدود سال ۱۳۰۷ به خدمت اداری دادگستری بیرجند درآمد و از آن پس به کاشمر و قوچان و بالاخره به قزوین افتاد و در آنجا ماندنی شد.

از سال ۱۳۳۶ هجری که من از «خور» هجرت کردم حبیب یغمائی را چند بار در طهران دیدم و یک روز در قزوین میهمانش بودم. این است رسم روزگار که میان دوستان و خویشاوندان جدائی های گران می افکند و مجال نمی دهد که پند حافظ را بکار بندند که در این دو راه منزل صحبت را فرصت شمارند.

به خودم و بستگانم و هم ولایتی هایم، و به فرزندان و داماد عزیزش «بهرام دائی»، تسلیت می گویم. و از جناب آقای قدس رئیس دادگستری قزوین که به پاس خدمات آن کارمند امین؛ مسکین بانی مجلسی در ترحیمش شده است عرض سپاس گزاری می کنم. امروز آن حبیب یغمائی و فردا این حبیب یغمائی!

آقای عبدالحسین فرزین بیرجندی در وفات آیه الله کفائی خراسانی و مرحوم آیتی بیرجندی مرثیه ای مؤثر ساخته است به این نمونه:

سند ظلم بدست فلك امضا شده است
صرصر مرگ، عجب رهن کالاشده است!
بی جهت نیست چنین ولوله برپاشده است
در خراسان زعزا شیون و غوغا شده است
تربیت سازد از این بعد که نازاشده است

می کند چرخ جفا پیشه ستم پشت ستم
دمبدم گرگ اجل حمله کند بر گله
آیتی رفت و کفائی خراسانی مرد
غرق ماتم شده امروز وطن سر تا سر
مام گیتی نتواند که چنین فرزندان

توانیر در آستانه سومین سال خدمت

قدرت تولید انتقال و نیرو در توانیر به ۷۴۹۰۰۰ کیلووات رسید
از مرداد ۴۸ تا مرداد ۵۰ حجم قدرت تولید و منتقل شده توسط توانیر
۱۱۴ درصد و حجم انرژی ۱۱۲ درصد رشد داشت.

در مرداد ماه ۱۳۴۸ که اوایل شروع کار توانیر بود قدرت تولید و منتقل شده
۳۵۰۰۰۰ کیلووات بود ولی در مدت دو سال یعنی در مرداد ماه ۱۳۵۰ این قدرت به
۷۴۹۰۰۰ کیلووات بالغ شده است بدین معنی که رشد در این مدت ۱۱۴ درصد بوده است.
انرژی تولید و منتقل شده توسط توانیر در مرداد ماه ۴۸ معادل ۱۵۱۰۱۹۸۰۷۱۰
کیلووات ساعت بوده که در همان ماه سال ۵۰ به ۳۲۰۰۵۳۹۰۴۴۵ کیلووات ساعت بالغ گردیده
است بدین معنی که تولید و انتقال انرژی ۱۱۲ درصد رشد داشته است.

ماه مرداد از آن نظر مورد سنجش قرار میگیرد که معمولاً حداکثر قدرت سالیانه را داراست.
رشد هایی که در بالا نشان داده شد سلامت رشد صنعت برق نیست بلکه مربوط به
افزایش کار شرکت توانیر است زیرا در آمار مرداد ۱۳۵۰ عملیات تولید در مشهد - اصفهان و تبریز
که در سابق هم وجود داشته منعکس است، با این تفاوت که قبلاً توسط برق های منطقه ای
مورد بهره برداری قرار میگرفته ولی در سال ۵۰ این وظایف به توانیر منتقل شده است.
طی این دو سال وظایف توانیر از تهران تا اصفهان و تبریز و ارس در مرز شوروی
توسعه یافت. طرح نیروگاهها و خطوط بدون تأخیر قابل ملاحظه و با موفقیت پیش میرود.
توسعه حجم کار این شرکت بطور قطع تقسیم استفاده مناسب و حداکثر از نیروهای انسانی
موجود است. توانیر با دقت کافی برای جلوگیری از تورم نیروی انسانی خود کوشش
مینماید و این موضوعی است که کلیه مراجعین به توانیر آنرا بارها متذکر شده اند.

بسرعت تخصص ها که ملات اصلی ترکیب ساختمانی توانیر است در این شرکت جمع میشوند
و آنچه که تهیه اش در ایران میسر نیست از نقاط مختلف دنیا نه تنها برای کار بلکه برای
آموزش بایران میآوریم ولی هدف در آنست که با استفاده کامل از این پرسنل خارجی بزودی
مهندسين و تکنسین های ایرانی را جانشین نمائیم.

این توسعه چشم گیر که باختصار درباره آن سخن رفت جزئی از توسعه عظیم صنعت برق
کشور است و امید آنست که با کوشش خود موفق به جوابگوئی گسترش های آینده باشیم.
جدول زیر مقایسه ای از حجم کار توانیر در مرداد سالهای ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و افزایش
آنها است که امید است روشنگر منطقی مطلب بالا باشد.

سال	پیک بار کیلووات	انرژی کیلووات ساعت
مرداد سال ۱۳۴۸	۳۵۰،۰۰۰	۱۵۱،۱۹۸،۷۱۰
مرداد سال ۱۳۴۹	۴۷۲،۲۰۰	۲۲۷،۰۰۷،۴۱۰
مرداد سال ۱۳۵۰	۷۴۹،۰۰۰	۳۲۰،۵۳۹،۴۴۵

فروشگاه فردوسی

در خدمت مردم

بفروشگاه فردوسی اطمینان کنید :
و قبل از خرید ، از فروشگاه فردوسی دیدن کنید بصرفه شماست .

فروشگاه فردوسی

در خدمت مردم

آقایان شیک پوش همیشه لباسهای خود را به فروشگاه فردوسی سفارش میدهند. دوزندگان با تجربه سفارشات مشتریان محترم را در کوتاهترین مدت طبق مدلهای روز آماده و تحویل مینمایند .

فروشگاه فردوسی

در خدمت مردم

خانمهای شیک پوش تهرانی لباسهای خود را از بوتیک فروشگاه فردوسی تهیه مینمایند . از بوتیک زیبای فروشگاه فردوسی ، مرکز در طبقه سوم ، دیدن فرمائید .

فروشگاه فردوسی

در خدمت مردم

صرفه جویان تهرانی میوه مورد احتیاج خود را از فروشگاههای فردوسی مرکز ، بهجت آباد ، میدان ونک ، و قلعه خریداری می کنند .
برای مبارزه باگران فروشی با ما همکاری کنید .



منتشر خواهد شد

تاریخ هنر

تألیف ه. و. جنسن

ترجمه پرویز مرزبان

به انضمام دو فصل الحاقی در باره هنر ایران
از ریچارد اتینگ هاوزن و ادیت پورادا

با بیش از ۸۵۰ تصویر سیاه و سفید

و ۸۰ تصویر بزرگ رنگی

مؤسسه انتشارات فرانکلین



به زودی منتشر می‌شود :

۲

سرزمین انسانها

سنت اگزویری

سروش حبیبی

۱

وداع با اسلحه

ارنست همینگوی

نجف دریا بندری

(چاپ جدید)

۴

داستانهای برگزیده

ابوالقاسم پاینده

۳

عاشق مترسک

فیلیس هیستینگز

علی اصغر مهاجر

(چاپ جدید)

این چهار کتاب سرآغاز مجموعه‌ای از آثار معتبر ادبیات خارجی و فارسی
که با چاپ پاکیزه و قطع شکیل به تدریج عرضه خواهد شد .

شرکت سهامی کتابهای جیبی

جی بی . ۱ چهارراه کالج

جی بی . ۲ اول وصال شیرازی



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن ۸۲۹۷۵۱ - ۸۲۹۷۵۲ - ۸۲۹۷۵۳ - ۸۲۹۷۵۴ - ۸۲۹۷۵۵ - ۸۲۹۷۵۶
تهران

مدیر عامل ۸۲۵۶۳۳

مدیر فنی ۸۲۹۷۵۵

قسمت باربری ۸۲۹۷۵۷

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان:

آقای حسن کلباسی: تهران - سبزه میدان

تلفن ۲۳۷۹۳ - ۲۴۸۷۰

دفتر بیمه پرویزی: تهران - خیابان روزولت

تلفن ۸۲۲۰۸۴ - ۸۲۲۰۸۵ - ۸۲۲۰۸۶

شادی نماینده بیمه: خیابان فردوسی - ساختمان امینی

تلفن ۳۱۲۲۶۹ - ۳۱۲۹۴۵

آقای مهران شاه‌گلدیان: خیابان سپهبد زاهدی شماره ۲۵۹

مقابل شعبه پست - تلفن ۸۲۹۷۷۷

سرای زند	شیراز	دفتر بیمه پرویزی
فلکه ۲۴ متری	اهواز	» » »
خیابان شاه	رشت	» » »
تلفن ۸۲۳۲۷۷	تهران	آقای هانری شمعون
۷۵۸۴۰۷ »	»	» لطف‌الله کمالی
۸۲۴۱۷۷ - ۸۲۲۵۰۷ »	»	» رستم خردی



روغن ایرانول :
عراق و میل شما را دو برابر میکند



Bank Bimeh Bazarganan

مزایای حساب پس انداز

بانک بیمه بازرگانان

شما وقتی در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنید

تا ۵ برابر موجودی پس انداز خود، برای هریک از مصارف زیر، طبق آئین نامه بانک، وام فوری میگیرید:

- | | |
|------------------|----|
| خرید خانه | ۱ |
| عروسی | ۲ |
| توسعه کسب و کار | ۳ |
| خرید اتومبیل | ۴ |
| تحصیلات | ۵ |
| خرید شب عید | ۶ |
| مسافرت | ۷ |
| خرید تلفن | ۸ |
| هزینه های اتفاقی | ۹ |
| امور کشاورزی | ۱۰ |
| امور صنعتی | ۱۱ |

شما وقتی در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنید

از يك خانه مدرن با كليه وسايل و اثاث و يك دستگاه اتومبيل آخرين مدل، جايزه اختصاصی بانک بیمه بازرگانان، استفاده می کنید.

شما وقتی در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنید

در هر بانک دیگری برنده جایزه اول شوید، بخودی خود و بدون قرعه کشی در بانک بیمه بازرگانان نیز برنده میشوید و از درخت اسکناس، ۱۰ دقیقه تمام برای خود اسکناس می چینید.

همچنین هر چند نفر از اعضای خانواده شما در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنند، هر کدام برنده شوند، تمام اعضای خانواده شما، بدون استثناء و دسته جمعی میتوانند دقیقه تمام از درخت اسکناس، اسکناس بچینند.

شما در هر بانکی حساب پس انداز دارید،
يك حساب پس انداز هم در بانک بیمه بازرگانان باز کنید